

به کتاب او استاد می‌کنند ولی در حدیث او را ضعیف می‌شمرند.<sup>۱</sup>  
ابن ندیم می‌گوید: ابومعشر مدنی کتابی در مغازی دارد و از مواردی که طبری در کتابش راجع به او نقل کرده است چنان بر می‌آید که مغازی ابومعشر مانند مغازی موسی بن عقبه مستعمل بر اخباری از زندگی پیامبر (ص) قبل از هجرت هم بوده است.<sup>۲</sup>  
واقدی

واقدی کتاب مغازی خود را به یادگار گذاشته که در واقع نمودار کامل دگرگونی سیره نگاری در قرن اول و دوم هجری است. او شخصاً از زهری روایت نمی‌کند، بلکه در بیشتر موارد به راویانی که اخبار زهری را نقل کرده اند اعتماد می‌کند. آنچه که قابل ذکر است، این است که، واقدی از میان شاگردان زهری، از ابن اسحق مطلبی نقل نمی‌کند. به همین سبب و هم بواسطه شباهت زیادی که میان قسمتهایی از سیره ابن اسحق و مغازی واقدی موجود است، هوروتس و لوهوزن پنداشته اند که واقدی نسبت به ابن اسحق بی‌اعتنایی و کم توجهی کرده است و مطالبی را بدون اینکه به او استاد دهد، از او گرفته است. هوروتس در این مورد می‌گوید: اینکه در مغازی واقدی می‌بینیم بدون ذکر اسناد، مطالبی را به صورت گفته اند آورده است، دلیل بر ستم واقدی به ابن اسحق است.<sup>۳</sup>

هوروتس در این مورد، پندار واهی دارد و باید توجه می‌کرد که این طریقه که مطالب همه رجال سند را در موقع اخبار جمع کنند منحصر به واقدی نیست. اتفاقاً، در این مورد از ابراهیم حربی پرسیده اند که چرا احمد بن حنبل از واقدی خوتش نمی‌آید؟ می‌گوید: به این جهت بود که اسناد را جمع می‌کرد ولی فقط یک متن را می‌آورد. ابراهیم حربی در صدد دفاع از واقدی می‌گوید: «این برای واقدی عیبی نیست، چه زهری و ابن اسحق هم همین کار را کرده اند.»<sup>۴</sup>

من هم (مارسدن جوتز) در مقاله جداگانه‌ای این تصور را که واقدی مطالبی را از ابن اسحق گرفته بدون اینکه ذکر می‌کند، رد کرده ام و لزومی برای تکرار آن

۱) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

۲) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۹۵.

3) J. Horowitz, *Islamic Culture*, 1928, 518 seq.

4) J. Wellhausen, *Muhammad In Medina*, Introd., 11 seq.

۵) مأخذ شماره ۳.

۶) ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰.

نمی‌بینم؛ هر کس مایل است به آن مقاله مراجعه کند.<sup>۱</sup>  
احتمال دارد که واقدی بدین جهت از روایات ابن اسحق اعراض کرده باشد که علمای مدینه به او اعتماد نمی‌کرده اند. به نظر ما چون ابن اسحق هنگامی مدینه را ترک کرده که هنوز واقدی متولد نشده بود و میان آن دو ملاقاتی صورت نگرفته بود، طبیعی است که واقدی از او روایتی نقل نکند. بعلاوه، همان طور که قبلاً تذکر دادیم، ابن حجر درباره ابن اسحق می‌نویسد که راویان روایات او غالباً از مردم نقاط دیگری غیر از مدینه اند و از اهالی مدینه فقط ابراهیم بن سعد از او روایت کرده است.<sup>۲</sup>

بسیاری از قدمای محدثان، واقدی را در نقل احادیث ضعیف می‌دانند. چنانکه بخاری، رازی، نسائی و دارقطنی گفته اند: «واقدی از لحاظ حدیث متروک است.» ولی باید توجه داشت که همه ناقدان حدیث چنین نبوده اند. گروهی هم او را به بالاتر از حد معمول ثقات رسانده و وصف کرده اند مثلاً حافظ درآوردی، او را چنین وصف می‌کند که: «واقدی در حدیث، امیر مؤمنان است» یزید بن هارون هم می‌گوید: «واقدی ثقسه است.» ابوعبید قاسم بن سلام و ابوبکر صغانی و مصعب زبیری و مجاهدین - موسی و مسیب و ابراهیم حربی هم واقدی را ثقه می‌دانند.<sup>۳</sup>

با اینکه بیشتر علما منکر مقام واقدی در حدیث هستند، بدون تردید او یکی از پیشوایان سیره و مغازی است. ابن ندیم می‌گوید: «واقدی در مغازی و سیره و فتوح و شناخت موارد اختلاف مردم در حدیث و فقه و احکام و اخبار براستی عالم است.»<sup>۴</sup> ابن سعد هم او را چنین توصیف کرده است: ابراهیم حربی می‌گوید: «واقدی امین ترین مردم برای اهل اسلام است.» و در تاریخ بغداد هم به ابوالالی بر می‌خوریم که نشان دهنده عظمت مقام واقدی در علم مغازی و سیره است.

برای هر کس که مطالب واقدی را بخواند، بخوبی روشن می‌شود که علت اهمیت واقدی میان نویسندگان مغازی و سیره در این است که مطالب تاریخی را با روش مخصوص علمی و فنی بررسی کرده است. در آثار واقدی بخوبی مشاهده می‌شود که او بیشتر از دیگران برای نقل مطالب تاریخی به روش منطقی تلاش کرده است. روش

1) J. M. B. Jones, *Ibn Ishaq and al - Waqid: the dream of Atika and the raid to Nakhia In relation to the charge of plagiarism*, B. S. O. A. S., XXI., 1, 1959.

۲ و ۳) تهذیب التهذیب، ج ۹، صفحات ۲۴، ۲۶۴.

۴) الفهرسته، ص ۱۲۲.

۵) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

۶) عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

او تقریباً ثابت است و دگرگون نمی‌شود. مثلاً او هنگام ذکر هر يك از جنگها، نخست فهرست مفصلی از رجال را که خیر را از ایشان نقل کرده است بیان می‌کند. آنگاه تاریخ دقیق هر يك از جنگها را ذکر می‌کند. غالباً اطلاعات سودمند جغرافیائی از لحاظ منطقه جنگ عرضه می‌دارد. جنگهائی را که پیامبر (ص) شخصاً در آن شرکت داشته‌اند بر می‌شمرد و اسامی اشخاصی را که پیامبر (ص) در هر جنگ به جانشینی خود در مدینه تعیین فرموده است، نقل می‌کند. گاه شعار مسلمانان را در آن جنگ ثبت کرده است. وانگهی روش و اسلوب او در بیان تمام غزوات تقریباً یکسان است. یعنی اسم جنگ و تاریخ و فرمانده آن و در موارد لزوم نام کسی که در مدینه جانشین بوده است و توضیحات جغرافیائی لازم را. که البته خود واقدی هم در مقدمه کتاب اشاره به این مطالب کرده است. ذکر می‌کند. اگر در مورد جنگی آیاتی از قرآن نازل شده باشد، در صورتیکه تعداد آیات زیاد باشد، فصلی جداگانه برای ذکر آیات و تفسیر آنها گشوده است؛ که معمولاً در پایان فصل مربوط به آن جنگ آمده است. در جنگهای مهم واقدی اسامی اشخاصی را که در آن جنگ شرکت داشته‌اند و اسامی کسانی که به شهادت رسیده‌اند و کشته شدگان دشمن را نقل می‌کند. و این وحدت روش کافیت که واقدی را مورخی زیرك و دارای سبک مخصوص بدانیم. اطلاعات جغرافیائی را با کوشش و تلاش و مسافرت به منطقه، به منظور کسب معلومات صحیح به دست آورده است و این هم نمونه‌ای دیگر از اهمیتی است که در سیره نویسی برای واقدی قایل شدیم. در این مورد که مناطق جغرافیائی وقایع روشن باشد، شاگرد و کتابت واقدی، محمد بن سعد هم از او بیرونی کرده و گاه از استاد خود هم گوی سبقت زار بوده است.

لازم به تذکر است که همین اطلاعات مفصل جغرافیائی، که واقدی در کتاب خود آورده است، یکی از مایه‌های اولیه تنظیم جغرافیا در عرب است و خشت اساسی مطالب علمای ادوار بعد، مانند: محمد بن سعد، و بلاذری و دیگران است که از این روش در کتابهای فتوح استفاده کرده‌اند.

از ویژگیهای برجسته مغازی واقدی یکی هم این است که تاریخ تمام جنگها معین و مشخص است و حال آنکه در مغازی ابن اسحق بسیاری از جنگها بدون تاریخ ثبت شده‌اند. مانند واقعه خرار، واقعه کشتن اسماء دختر مروان، کشتن ابی علفک، جنگ بنی قینقاع، کشتن کعب بن اشرف، سریه قطن، جنگ دومة الجندل، کشتن سفیان بن خالد بن نبیح، غزوه قرطاه، سریه غمر، سریه ذی القصة، جنگ بنی سلیم، سریه طرف، سریه حسمی، سریه کدید، سریه ذات اطلاق، جنگ ذات السلاسل،

سریه خط، سریه خضره، سریه علقمه بن مجزز و سریه علی بن ابیطالب (ع) به یمن. و حال آنکه همه اینها در مغازی واقدی دارای تاریخ مشخص و معین است.

گفتیم که روش واقدی از لحاظ ذکر تاریخ وقایع به مراتب کامل‌تر از روش ابن اسحق است. در عین حال لازم است به برخی از اشتباهات تاریخی که در مغازی واقدی هم هست اشاره کنیم. برای نمونه:

(الف) در مورد تاریخ قتل کعب بن اشرف اختلافی چنین دیده می‌شود که از يك سو واقدی می‌گوید محمد بن مسلمه در شب چهاردهم ربیع الاول، که ماه بیست و پنجم هجرت است، برای کشتن کعب رفته است و پیامبر (ص) او را تا بقیع همراهی فرموده است؛ در صورتیکه در واقعه ذی امر می‌نویسد که پیامبر (ص) روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول از مدینه به غطفان رفته‌اند. بدیهی است که ظاهراً امکان ندارد که پیامبر (ص) دو روز پس از خروج از مدینه محمد بن مسلمه را تا بقیع همراهی کرده باشند.

(ب) در دو نسخه خطی مغازی واقدی برای جنگ بحران دو تاریخ ذکر شده است: در یکی جمادی الاولی و در دیگری جمادی الثانی.

(ج) واقدی تاریخ غزوه رجیع را در ماه صفر سی و ششمین ماه هجرت می‌داند. و می‌گوید که حمله بر مسلمانان در این جنگ پس از کشته شدن سفیان بن خالد بن نبیح هدلی بوده است، ولی در جای دیگری تاریخ کشته شدن سفیان بن خالد را در ماه پنجاه و چهارم هجرت دانسته است.

(د) در مورد غزوه قرطاه هم اختلافی در تاریخ آن دیده می‌شود. از يك سو می‌گوید محمد بن مسلمه گفته است: در دهم محرم پنجاه و پنجمین ماه هجرت برای آن جنگ بیرون رفتیم و در مورد دیگری واقدی می‌گوید در پنجاه و چهارمین ماه بوده است.

(ه) در جنگ میغه، واقدی تاریخ آن را رمضان سال هفتم دانسته است، و در آن از یسار خادم پیامبر (ص) نام می‌برد و حال آنکه در جای دیگر مرگ یسار را در سوال

۱ و ۲) مغازی، صفحات ۱۲۸ و ۱۸۹.

۳) مغازی، ص ۱۹۶.

اختلاف در نسخه خطی با یکدیگر اشتباه نویسندگان نسخه‌هاست نه اشتباه واقدی. - م.

۴) مغازی، ص ۲۵۴.

۵) مغازی، صفحات ۵۳۱ و ۵۳۴. این هر دو اشتباه است چه بهر حال ماه محرم نه پنجاه و چهارمین و

نه پنجاه و پنجمین ماه هجرت است بلکه پنجاه و نهمین ماه هجرت است. - م.

سال ششم دانسته است.<sup>۱</sup>

(و) واقعی در آغاز جنگ بنی لحيان می نویسد که پیامبر (ص) در هلال ربیع الاول سال ششم از مدینه بیرون رفته اند؛ ولی در آخر فصل می گوید تاریخ آن محرم سال ششم بوده است. نیز در همین عزمه می گوید خیب بن عدی در دست قریش اسیر بود؛ در صورتی که قبلاً گفته است که خیب در جنگ ربیع در صفر سال چهارم کشته شده است.<sup>۲</sup>

با وجود این اختلافات مختصر، در عین حال مغازی واقعی دقیق ترین و منظم ترین سیره است. بعلاوه او ضمن بیان جنگ ها اخبار زیادی آورده است که در کتاب های دیگر معاصران او نظیرش را نمی بینیم. چنانکه، مثلاً، اولین سیره به ناحیه ذی القصة و سیره ابوبکر به نجد و دوسریه میغه و ذات اطلاق، در کتابهای دیگر نیامده است. دقت واقعی و تفصیل لازم او در نگارش غزوات مشهور چون احد و طائف و ریزه کاری هایی که بکار برده است در هیچیک از مراجع دیگر و کتابهای سیره دیده نمی شود.

در مغازی واقعی بسیاری از امور اجتماعی و اقتصادی زندگی صدر اسلام از قبیل زراعت و آداب زندگی و ذکر بنها و رسوم دفن مردگان آمده است و کتاب او نموداری از غالب مظاهر زندگی جامعه اسلامی در فاصله میان هجرت و رحلت پیامبر (ص) است. از امور دیگری که به ارزش و اهمیت مغازی واقعی افزوده است، این است که او بطور وضوح از يك روش علمی و فنی و در عین حال انتقادی پیروی کرده است. او فقط بذکر اخبار و آراء دیگران اکتفا نکرده، و در بسیاری از موارد عقیده خود را با آوردن جملاتی از قبیل این صحیح تر است، در نظر ما این یکی ثابت است، در این مورد اختلافی نیست، ما عقیده بر آن داریم، قول نخست ثابت شده است، در این مورد همه متفقند و شکی در آن نیست، و نظایر این عبارات اظهار داشته است. این گونه اظهار نظر و بررسی حتی در آثار بلانری که هفتاد سال پس از واقعی در گذشته است بچشم نمی خورد و بلانری رأی شخصی خود را اظهار نمی دارد. با همه

(۱) مغازی، ص ۷۲۶ و ۵۶۹: ضمناً در صفحه ۳۳ مقدمه مارسدن جونز، سطر نهم، غلط جایی صورت گرفته و بجای «سنه ست» «سنه سبع» چاپ شده است - م.  
(۲) مغازی، ص ۵۳۵ - ۵۳۷ و ۳۵۴.

3) J.M.B. Jones. *The Chronology of the Maghazi a textual survey*, B.S.O.A.S. 1957 XIX:2.

(۴) مغازی، ص ۵۵۱.

(۵) مغازی، ص ۷۲۲.

(۶) مغازی، ص ۷۲۶.

(۷) مغازی، ص ۷۵۲.

این مطالب، باید اعتراف کرد که مغازی واقعی بدون هیچگونه تعصبی بهترین و کامل ترین منبع و مأخذ زندگی پیامبر (ص) در مدینه است. آرزومندیم که متون و منابع اولیه سیره پیامبر (ص) مانند کتاب سیره ابن اسحق به روایت ابن بکیر، مغازی موسی بن عقبه، معمر بن راشد و ابومعشر که بخش هایی از آنها در کتب چاپی و خطی موجود است، بطرز صحیح و انتقادی چاپ و منتشر شود تا بتوان بطور کامل به کیفیت بوجود آمدن و تحول سیره نویسی با روش علمی در قرون اولیه اسلامی پی برد.

مارسدن جونز

## مراجع تحقیق

## ۱- کتب چاپی

- ابن الاثیر، عزالدین، علی بن عبدالکریم، ۶۳۰ هـ ق  
اللباب فی تہذیب الانساب، چاپ سه جلدی، نشر کتابخانه قدسی، قاهرہ ۱۳۵۷ -  
۱۳۶۹ هـ ق.
- ابن الاثیر؛ مجدالدین، مبارک بن محمد بن محمد، ۶۰۶ هـ ق.  
(۱) النہایۃ فی غریب الحدیث و الاثر، چہار جلد، چاپخانہ عثمانیہ، قاهرہ ۱۳۱۱  
ہـ ق.
- (۲) جامع الاصول من احادیث الرسول، بہ تحقیق شیخ حامد الفقی، چاپخانہ السنۃ  
المحمدیہ، قاهرہ ۱۳۶۸ - ۱۳۷۴. ہـ ق.
- احمد بن حنبل، (الامام)، ۲۴۱ ہـ ق.  
المسند، بہ تحقیق احمد محمد شاگر، یازدہ جلد از آن چاپ شدہ، نشر دارالمعارف،  
قاهرہ ۱۳۶۸ - ۱۳۷۵ ہـ ق.
- اسماعیل یاسنا بغدادی، ۱۳۳۹ ہـ ق.  
(۱) ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الظنون، دو جلد، چاپ استانبول،  
۱۳۶۴ - ۱۳۶۶ ہـ ق.
- (۲) ہدیۃ العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، دو جلد، ۱۱۵۱ - ۱۹۵۵ م.  
آقابرگ تهرانی، محمد محسن.
- الذریعۃ الی تصانیف الشیعہ، یازدہ جلد از آن منتشر شدہ است، در نجف و تہران  
چاپ شدہ است، ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ ہـ ق. (بقیہ این کتاب ہم چاپ شدہ است)  
بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراہیم، ۲۵۶ ہـ ق.
- (۱) تاریخ الکبیر، چہار جلد و ہست جزء بہ تحقیق شیخ عبدالرحمن معلمی،  
چاپخانہ دائرۃ المعارف العثمانیہ، حیدرآباد دکن، ہند ۱۳۶۰ - ۱۳۷۸ ہـ ق.
- (۲) الجامع الصحیح، چہار جزء، چاپ کتابخانہ حلی قاهرہ، بدون تاریخ است  
بروکلمن، کارل، ۱۹۶۱ م.
- تاریخ الادب العربی، ترجمۃ عربی، مکر عبدالحلیم نجار، سہ جزء آن بوسیلہ  
دارالمعارف، چاپ شدہ است، قاهرہ ۱۹۵۹ - ۱۹۶۲ م.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۲۷۹ ہـ ق.  
(۱) انساب الاشراف، جزء اول، بہ تحقیق دکتر محمد حمیداللہ حیدر آبادی،

دارالمعارف . قاهره ١٩٥٩ م.

(٢) فتوح البلدان، سه جزء، به تحقيق دكتور صلاح الدين المنجد، كتابخانه نهضة  
المصريه، قاهره ١٩٥٦-١٩٦٠ م.

ابن تفرى يردى، جمال الدين ابوالمعاضن يوسف، ٨٧٤ هـ ق.

النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهره، دوازده جزء آن منتشر شده است | اين  
كتاب به طور كامل و در شانزده جلد چاپ شده است | دارالكتب المصريه، قاهره  
١٩٥٦-١٩٢٩ م.

الجُمحى، محمد بن سلام بن عبيدالله، ٢٣٢ هـ ق.

طبقات فحول الشعراء، به تحقيق استاد محمود محمد شاكر، دارالمعارف، قاهره  
١٩٥٢ م.

جوهري، اسماعيل بن حماد، ٣٩٣ هـ ق.

الصحاح، شش جزء، به تحقيق احمد عبدالغفور العطار، چاپخانه دارالكتاب  
العربي، قاهره ١٣٧٦-١٣٧٧ هـ ق.

ابن ابى حاتم الرازى، عبدالرحمن بن محمد، ٣٢٧ هـ ق.

كتاب الجرح والتعديل، نه جزء، به تحقيق شيخ عبدالرحمن المعلمي، چاپخانه  
دائرة المعارف العثمانيه، حيدرآباد دكن، هند ١٣٦٠-١٣٧٣ هـ ق.

حاجي خليفه، كاتب جلي، مصطفى بن عبدالله، ١٠٦٧ هـ ق.

كشف الظنون عن اسامى الكتب والفنون، دو جلد، به تصحيح استاد شرف الدين  
بلتقاي، و معلم رفعت بيلكه الكليسي، چاپخانه وزارت فرهنگ تركيه، استانبول  
١٣٦٠-١٣٦٢ هـ ق.

ابن حبيب، ابوجعفر محمد بن حبيب بن اميه، ٢٤٥ هـ ق.

كتاب المحبر، به تصحيح خانم دكتور ايلزه ليختن شتير و دكتور محمد حميدالله  
حيدرآبادى، چاپخانه دائرة المعارف العثمانيه، حيدرآباد دكن، هند ١٩٤٢ م.

ابن حجر عسقلانى، تهاب الدين ابوالفضل، احمد بن علي بن محمد، ٨٥٢ هـ ق.

(١) الإصابة فى تمييز الصحابه، چهار جلد، انتشارات جمعيت سلطنتى آسيايي،  
كلكته، هند ١٨٧٧ م.

(٢) لسان الميزان، شش جزء، چاپخانه حيدرآباد دكن، هند ١٣٢٩-١٣٣١ هـ ق.

(٣) تهذيب التهذيب، دوازده جزء، حيدرآباد دكن، هند ١٣٢٥-١٣٢٧ هـ ق.

ابن ابى الحديد، عزالدین عبدالحميد بن هبة الله بن محمد، ٦٥٥ هـ ق.

شرح نهج البلاغة، بيست جزء، به تصحيح شيخ محمد الزهرى القمراوى،

چاپخانه داراحياء الكتب العربيه (الحلبى)، قاهره ١٣٢٩ هـ ق.

ابن حزم، علي بن احمد بن سعيد، ٤٥٦ هـ ق.

جوامع السيرة (النبوية)، به تحقيق دكتور احسان عباس و دكتور ناصر الدين الاسد،  
و مراجعه شيخ احمد محمد شاكر، دارالمعارف، قاهره ١٩٦٢ م.

حسان بن ثابت بن المندر، ٥٤ هـ ق.

ديوان شعر، جزء سلسله انتشارات هرتويج هرشفيلد، لندن، ١٩١٠ م. انتشارات  
اوقاف كيب.

حميدالله، محمد حميدالله حيدرآبادى.

مجموعه الوثائق السياسية للعهد النبوي، والخلافة الراشده، چاپخانه انجمن  
تأليف و ترجمه و نشر، چاپ دوم، قاهره ١٩٥٨ م.

الخشنى، مصعب بن محمد بن مسعود، ٦٠٤ هـ ق.

شرح غريب سيرة ابن اسحاق، دو جزء، به اهتمام يوسف برونله، چاپخانه هنديه،  
قاهره ١٩١١ م.

خطيب بغدادى، احمد بن علي بن ثابت، ٤٦٣ هـ ق.

تاريخ بغداد، چهارده جلد، انتشارات كتابفروشى خانجى، چاپخانه سعادت،  
قاهره ١٣٤٩ هـ ق.

ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهيم، ٦٨١ هـ ق.

وفيات الاعيان و انباء ائمه الزمان، دو جلد، مطبعه بولاق، قاهره ١٢٩١ هـ ق.  
خوانسارى، محمد باقر بن زين العابدين موسى، ١٣١٣ هـ ق.

روضات الجنات فى تاريخ العلماء والسادات، دو جلد، چاپ دو سنگى، تهران  
١٣٤٧ هـ ق.

ابن دُرَيْد الازدى، محمد بن الحسن، ٣٢١ هـ ق.

الاستقاق، به تحقيق استاد عبدالسلام هارون، كتابفروشى خانجى، قاهره ١٩٥٨ م.

٢

الذهبي، سمس الدين، محمد بن احمد بن عثمان، ٧٤٨ هـ ق.

العبر فى خبر من عبر، چهار جلد آن به تحقيق استاد فؤاد سيد و دكتور  
صلاح الدين المنجد چاپ شده است، كويت ١٩٦٠-١٩٦٣ م.

تذكرة الحفاظ، چهار جزء، به تحقيق شيخ عبدالرحمن المعلمي، چاپخانه  
دائرة المعارف العثمانيه، حيدرآباد دكن، هند ١٣٧٥-١٣٧٧ هـ ق.

الربيعى، عيسى بن ابراهيم، ٤٨٠ هـ ق.

نظام الفريب، به اهتمام يوسف برونله، چاپخانه هنديه، قاهره، بدون تاريخ.

- الزبيدي، مرتضى، محمد بن محمد بن محمد، ۱۲۰۵ هـ ق.  
شرح القاموس المحيط، (تاج العروس من جواهر القاموس) ده جلد، چاپخانه  
خيريه، قاهره ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ ق.  
زبير بن بكار، ۲۵۶ هـ ق.  
جمهرة نسب قرش، به تحقيق استاد محمود محمد شاکر، جلد اول، چاپ قاهره  
۱۳۸۱ هـ ق.  
الزرقاني، عبدالباقي بن يوسف بن احمد، ۱۰۹۹ هـ ق.  
شرح على المواهب اللدنيه، هشت جلد، چاپ بولاق، قاهره ۱۲۹۱ هـ ق.  
الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد، ۵۳۸ هـ ق.  
اساس البلاغه، دو جلد، چاپ افست از چاپ دارالکتب المصريه، مطابع  
السبع، قاهره ۱۹۶۰ م.  
ابن سعد، محمد بن منيع، ۲۳۰ هـ ق.  
كتاب الطبقات الكبير، نه جلد، چاپ لندن، ۱۹۰۵-۱۹۲۱ م.  
ابن السکيت، يعقوب بن اسحق، ۲۴۴ هـ ق.  
اصلاح المنطق، به تحقيق استاد احمد محمد شاکر و استاد عبدالسلام محمد  
هارون، دائرة المعارف، قاهره ۱۹۵۶ م.  
السمعاني، عبدالکريم بن محمد بن منصور، ۵۶۲ هـ ق.  
كتاب الانساب، به اهتمام مارگليوت، به صورت عکس برداري در سلسله  
انتشارات اوقاف گيب در لندن منتشر شده است، ۱۹۱۲ م.  
السهيلي، عبدالرحمن بن عبدالله، ۵۸۱ هـ ق.  
الروض الانف، شرح سيره ابن هشام، و جلد، به هزينه سلطان مولاي  
عبدالحفيظ، چاپخانه جماليه، قاهره ۱۳۳۲ هـ ق.  
ابن سيد الناس اليعمری، ابوالفتح، محمد بن محمد، ۷۳۴ هـ ق.  
عيون الاثر في فنون المغازي و السمائل و السير، دو جلد، انتشارات کتابفروشی  
قدسی، قاهره ۱۳۵۶ هـ ق.  
الصفدي، صلاح الدين، خليل بن ابيک بن عبدالله، ۷۶۴ هـ ق.  
الرواقى بالوفيات، چهار جلد آن به تحقيق ريترو ديدرينگ، به وسيله جمعيت  
خاورشناسان آلمان، در استامبول منتشر شده است، استامبول و دمشق  
۱۹۳۶-۱۹۶۰ م.  
الطبري، ابوجعفر محمد بن جرير، ۳۱۰ هـ ق.

- (۱) تفسير القرآن المسمى جامع البيان، به تحقيق استاد محمود محمد شاکر، پانزده  
جلد از آن به وسيله دارالمعارف مصر منتشر شده است، قاهره ۱۳۷۴-۱۳۷۹ هـ ق.  
(۲) تاريخ الرسل و الملوك، سيزده جلدی، چاپ لندن، ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م.  
الطوسي، ابوجعفر، محمد بن حسن بن علی، ۴۶۰ هـ ق.  
الفهرست، فهرست کتب شيعه، جزء انتشارات جمعيت سلطنتی آسیايی، کلکته  
۱۲۷۱ هـ ق.  
ابن عبدالبر، ابو عمر، يوسف بن عبدالله بن محمد، ۴۶۳ هـ ق.  
الاستيعاب في معرفة الاصحاب، چهار جزء، به تحقيق استاد علی محمد بجاری،  
کتابفروشی نهضت مصر، قاهره بدون تاريخ.  
ابوعبيدالله البکري، عبدالله بن عبدالعزيز، ۴۸۷ هـ ق.  
معجم ما استعجم، سه جزء، به اهتمام وستفلد، گوته، ۱۸۷۶-۱۸۷۷ م.  
ابن العماد حنبلي، عبدالحی بن احمد بن محمد، ۱۰۸۹ هـ ق.  
شذرات الذهب في اخبار من ذهب، هشت جلد، انتشارات کتابفروشی قدسی،  
قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ هـ ق.  
ابن فارس، احمد بن فارس، ۳۹۵ هـ ق.  
مقاييس اللغة، شش، جلد، به تحقيق استاد عبدالسلام محمد هارون، چاپخانه  
عيسى الحلبي، قاهره ۱۳۶۶-۱۳۷۱ هـ ق.  
ابوالفدا، اسماعيل بن علی بن محمود، ۷۳۲ هـ ق.  
المختصر في اخبار البشر، چهار جزء، چاپخانه حسينييه، قاهره ۱۳۲۵ هـ ق.  
ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسين بن محمد، ۳۵۶ هـ ق.  
كتاب الاغانی، انتشارات دارالکتب المصريه، شانزده جلد از آن منتشر شده  
است، قاهره ۱۹۲۳-۱۹۳۵ م.  
ابن فرحون، ابراهيم بن علی بن محمد، ۷۹۹ هـ ق.  
الديباج المنهب في معرفة اعيان علماء المنهب، چاپخانه جماليه، قاهره ۱۳۲۹ هـ ق.  
فیروز آبادی، محمد بن يعقوب بن محمد، ۸۱۷ هـ ق.  
القاموس المحيط، چهار جلد، چاپخانه مصريه، قاهره ۱۹۳۸ م.  
القالي، ابو علی، اسماعيل بن قاسم بن عینون، ۳۵۶ هـ ق.  
كتاب الامالي، به هزينه يوسف ديباب، در دو جلد چاپ شده است،

- دارالكتب المصرية، القاهرة ١٩٢٦ م.
- القرشي، عبدالقادر بن محمد بن نصر الله، ٧٧٥ هـ.
- الجواهر المضية في طبقات الحنفية، دو جلد، چاپ دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دکن، هند ١٣٣٢ هـ.
- ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم، ٢٧٦ هـ.
- كتاب المعارف، به تحقيق دكتور تروت عكاسه، چاپخانه دارالكتب المصرية، القاهرة ١٩٦٥ م.
- قيس بن خطيم، حدود دو سال قبل از هجرت درگذشته است.
- ديوان شعر، به تحقيق دكتور ناصر الدين الاسد، چاپخانه مدني، القاهرة ١٩٦٥ م.
- ابن قيس الرقيات، عبيدالله بن قيس بن شريح، حدود ٨٥ هـ.
- ديوان شعر، به تحقيق دكتور محمد يوسف نجم، چاپ دارصادر و بيروت، ١٩٥٨ م.
- ابن كثير القرشي، اسماعيل بن عمر ٧٧٤ هـ.
- البيدابة والنهاية، چهارده جزء، چاپ چاپخانه سعادت، انتشارات كتابفروسي خانجی، القاهرة ١٣٥١-١٣٥٨ هـ.
- ابن الكلبي، هشام بن محمد بن سائب، ٢٠٤ هـ.
- كتاب الاصنام، به تحقيق احمد زكي ناسا، دارالكتب المصرية، القاهرة ١٩٢٤ م.
- مالك بن انس (الامام) - ١٧٩ هـ.
- الموطأ، به تحقيق استاد محمد فؤاد عبدالباقي، دو جلد، چاپخانه عيسى الحلبي، القاهرة ١٣٧٥ هـ.
- محدث الامين، محسن بن عبدالكريم بن علي، ١٣٧١ هـ.
- اعيان السبعة، بيروت ١٩٥٩ م.
- مسلم بن حجاج بن مسلم قشيري، ٢٤١ هـ.
- الجامع الصحيح، به اهتمام استاد محمد فؤاد عبدالباقي، پنج جزء، چاپخانه عيسى الحلبي، القاهرة ١٩٥٥-١٩٥٦ م.
- ابن منظور، ابوالفضل، محمد بن مكرم بن علي، ٧١١ هـ.
- لسان العرب، بيست جلد، چاپ بولاق، القاهرة ١٣٥٥ هـ.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق بن محمد، ٤٣٨ هـ. [٣٧٧:٢-٣٨٥ هـ].
- الفهرست، كتابفروسي تجاربه، القاهرة ١٣٤٨ هـ.
- نورالدين الحلبي، علي بن ابراهيم بن احمد، ١٥٤٤ هـ.
- السيرة الحلبيه، دو جزء، مصطفى الحلبي، القاهرة ١٣٤٩ هـ.

- ابن هشام، ابومحمد، عبد الملك بن هشام بن ايوب، ٢١٣ هـ.
- السيرة النبويه، جهاز جلد، به تحقيق استادان، مصطفى السقا، ابراهيم الايباري و عبدالحفيظ نسلي، چاپخانه مصطفى الحلبي، القاهرة ١٩٣٦ م.
- اليافعي، عبدالله بن اسمعيل بن علي، ٧٦٨ هـ.
- مرآة الجنان و عبرة اليقظان، جهاز جزء، چاپخانه دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دکن، هند ١٣٣٧ هـ.
- ياقوت بن عبدالله البرومي الحموي، ٦٢٦ هـ.
- ١) معجم البلدان، ده جزء، انتشارات خانجی، القاهرة ١٩٥٦ م.
- ٢) معجم الأدباء، المسمى ارساد الأريب، بيست جزء، به اهتمام احمد فريد رفاعي، چاپخانه عيسى الحلبي، القاهرة ١٩٣٥ - ١٩٣٨ م.
- اليفموري، ابوالمحاسن، يوسف بن احمد بن محمود، قرن هفتم هجري.
- نورالقبس المختصر من المقنيس، في اخبار النحاة والادباء والسعراء والعلماء، به تحقيق رودلف سلهايم، انتشارات اسلامي، جمعيت خاورشناسان آلمان، بيروت ١٩٦٤ م.

## ٢- كتب خطی

- الذهبي، نعيم الدين، محمد بن احمد بن عثمان، ٧٤٨ هـ.
- سير اعلام النبلاء، نسخه خطی احمد ثالث، استانبول، شماره ٢٩١٠ جزء هفتم، زندگی واقدی.
- ابن عساکر، ابولقاسم، علي بن حسن بن هبة الله، ٥٧١ هـ.
- تاريخ مدينة دمشق
- نسخه خطی احمد ثالث، استانبول، شماره ٢٨٨٧.
- جزء دوم، زندگی نامه واقدی،

## بسم الله الرحمن الرحيم

واقندی با سلسله اسناد خود چنین روایت می کند که: پیامبر (ص) روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شدند، و می گوید: هر چند دوم ربیع الاول هم گفته اند، ولی دوازدهم ثبت شده است. می گوید: اولین پرجمی که پیامبر (ص) بر افراشت و آن را به حمزه بن عبدالمطلب سپرد تا به کاروان قریش حمله کند در ماه رمضان و آغاز هفتمین ماه هجرت بوده است. سپس در ماه شوال (هشتمین ماه هجرت) آن را به عبیده بن حارث سپرد تا به رابع که در ده میلی جُحَفَه، و در راه قَدِيد قرار دارد عزیمت کند. این موضوع در همان ماه شوال و آغاز نهمین ماه هجرت صورت گرفته است. پس از این، پیامبر (ص) در ماه ذی القعدة (ماه نهم هجرت)، سعد بن ابی وقاص را به خَرَّار فرستاد، و در ماه صفر (یازدهمین ماه هجرت)، شخصاً آهنگ سرزمین ابواء کرد و بدون هیچگونه برخوردی به مدینه مراجعت فرمود. مدت غیبت آن حضرت از مدینه پانزده شبانه روز بود. در ماه ربیع الاول و آغاز سیزدهمین ماه هجرت به قصد تعرض به کاروان قریش، که دو هزار و پانصد شتر داشت و آن را اُمیة بن خلف با صد نفر از قریش همراهی می کرد، آهنگ ناحیه بُوَاطُ که نزدیک جُحَفَه است فرمود و بدون برخوردی به مدینه بازگشت. در همان ماه ربیع الاول در تعقیب کرز بن جابر فهري از مدینه خارج شد و تا محل بدر پیش رفت و سپس به مدینه بازگشت. پس از آن در ماه جمادی الاخر (شانزدهمین ماه هجرت) به منظور تعرض به کاروانهای قریش که از مکه آهنگ شام داشتند، شخصاً از مدینه بیرون آمده و بازگشتند و این لشکر کشی به غزوة ذی العُشَیرَه هم معروف است. آنگاه عبدالله بن جَحش را در ماه رجب (هفدهمین ماه هجرت) به سرزمین نخله اعزام فرمود. پس از آن در بامداد جمعه هفدهم رمضان (نوزدهمین ماه هجرت) در جنگ بدر شرکت کرد. سپس سر به عَصْمَاء دختر مروان پیش آمد، که وی به دست عُمیر بن عَدی بن خَرَشَه کشته شد. عبدالله بن

۱) قَدِيد: بروزن زُبیره نام منطقه ای ساحلی از سواحل شرقی دریای احمر است.

۲) خَرَّار: محلی است نزدیک جُحَفَه. (منتهی الارب)

۳) ابواء: نام یکی از منازل میان مکه و مدینه که مدفن آمنه مادر حضرت خنسی مرتبت (ص) هم آنجا است.

۴) بُوَاطُ: به فتح یا ضم با، نام کوهی از کوههای جهینه و نزدیک بنیع است (حواشی سیره ابن هشام).

۵) نخله: نام دره ای در نزدیکی مکه که فاصله آن با شهر، يك شب راه است (حواشی سیره ابن هشام).



حارث بن فضل از قول پدرش برآید نقل کرد، که عمیره عصماء را در بیست و پنجم رمضان کشته است. سپس سالم بن عمیر را در ماه شوال (بیستین ماه هجرت) به جنگ **أَبَاغَفَك** گسیل فرمود که سالم بن عمیر او را کشت. در همان ماه، غزوه بنی قینقاع هم اتفاق افتاد. در ماه ذی الحجه همان سال که بیست و دو ماه از هجرت گذشته بود، پیامبر (ص) شخصاً جنگ **السُّوَيْق** را انجام داد، و نیز در محرم که بیست و سه ماه از هجرت گذشته بود، به جنگ با بنی سلیم در ناحیه کدر پرداخت. در ماه ربیع الاول (بیست و پنجمین ماه هجرت) گروهی برای کشتن این اشرف مأمور شدند، و در همان ماه پیامبر (ص) شخصاً برای جنگ با بنی غطفان آهنگ نجد فرمود، نام دیگر این جنگ **نَوَاطِر** است. آنگاه عبدالله بن انیس را برای جنگ با سفیان بن خالد هذلی اعزام فرمود. عبدالله می گوید: روز دو شنبه پنجم محرم (سی و پنجمین ماه هجرت) از مدینه بیرون آمدم، غیبت من از مدینه هجده شب طول کشید و روز شنبه هفت روز باقی مانده از محرم به مدینه باز گشتم. آنگاه پیامبر (ص) در جمادی الاول (بیست و هفتمین ماه هجرت) شخصاً عازم جنگ با بنی سلیم در بخران شد. در جمادی الآخر (بیست و هشتمین ماه هجرت) پیامبر (ص) زید بن حارثه را مأمور جنگ **قَرَدَه** کرد که ابوسفیان بن حرب در آنجا مقیم بود. آنگاه پیامبر (ص) شخصاً در شوال (سی و دومین ماه هجرت) درگیر جنگ **أَحُد** شد و در همان ماه به جنگ **حَمْرَاءِ الْأَسَد** نیز پرداخت. سپس ابوسلمه بن عبدالاسد را به جنگ با بنی اسد به قطن فرستاد - که در محرم (سی و پنجمین ماه هجرت) بود. و پس از آن جنگ **بَثْرَمَعُونَه** در ماه صفر (سی و ششمین ماه هجرت) صورت گرفت که امیر آن **مُنْزِر بن عمرو** بود. در همان ماه، مرتد به فرماندهی جنگ **رَجِيع** برگزیده شد. در ربیع الاول (سی و هفتمین ماه هجرت) پیامبر (ص) شخصاً با بنی نضیر جنگ فرمود و در ذی القعدة (چهل و پنجمین ماه هجرت) جنگ **بَدْر المَوْعِد** را عهده دار گردیدند.

آنگاه **ابن عَتِيك** در ذی الحجه (چهل و ششمین ماه هجرت) مأمور جنگ با **سَلَام** بن ابی حَمِيْق گردید و چون در این جنگ ابن ابی حَمِيْق کشته شد، یهودیان به خیر گریختند و از **سَلَام** بن **مِشْكَم** یاری خواستند ولی او ریاست برایشان را نپذیرفت، و

(۱) اگر این جنگ در محرمی که سی و پنجمین ماه بوده است اتفاق افتاده باشد معراعات ترتیب زمانی نشده است، زیرا در این صورت باید بعد از جنگ **أَحُد** و **حَمْرَاءِ الْأَسَد** ذکر شود.

(۲) **بُحْرَان**: نام محلی در حجاز است.

(۳) **قَرَدَه**: نام این است از آبهای منطقه نجد.

(۴) **قَطَن**: نام این از آبهای قبیله بنی اسد است (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰).

**أَسِير بن زَارِم** به جنگ ایشان قیام کرد. در محرم (چهل و هفتمین ماه هجرت)، پیامبر (ص) عهده دار جنگ **ذَات الرِّقَاع** گردیدند. و سپس در ربیع الاول (چهل و نهمین ماه هجرت) جنگ **دَوْمَةَ الْجَنْدَل** را شخصاً برعهده گرفت. پیامبر (ص) در شعبان سال پنجم، جنگ **مُرْسِيع** و در ذی القعدة همان سال جنگ **خَنْدُق** و در اواخر ذی القعدة و اوایل ذی الحجه همان سال جنگ بنی قریظه را انجام دادند. در محرم سال ششم، ابن انیس مأمور جنگ با سفیان بن خالد بن نُبَيْع و پس از آن محمد بن مسلمه مأمور جنگ با قبیله **قُرْطَاء** گردیدند. در ربیع الاول سال ششم، جنگ بنی لحيان، و در ربیع الآخر همان سال جنگ **غَابَه** را پیامبر (ص) شخصاً انجام دادند. در همین ماه **عُكَّاشَة بن مِحْصَن** به جنگ **عَمْر** و محمد بن مسلمه به جنگ **ذی القَصَه** و **ابوعُبَيْدَة بن جَرَّاح** به همان جنگ و **زید بن حارثه** به **جَمُوم** برای جنگ با بنی سلیم اعزام گردیدند - جموم میان **بطن نخل** و **نقره** است. سپس، **زید بن حارثه** در جمادی الاول به **عِیص** و در جمادی الآخر به **طَرَف** - در سی و شش میلی مدینه - و در همان ماه به **جِسمی** - پشت وادی القری - اعزام گردید. و نیز در ماه رجب، **زید** به وادی القری اعزام شد، و در شعبان سال ششم گروهی به فرماندهی **عبدالرحمن بن عوف** به **دَوْمَةَ الْجَنْدَل** اعزام شدند. در همان ماه **علی (ع)** به فرماندهی جنگ **فَدَك** رفت. و باز در رمضان سال ششم **زید بن حارثه** به **أُم قَرْفَه** - از بخشهای وادی القری - اعزام شد. در شوال همان سال ابن رواحه به جنگ **أَسِير بن زَارِم** رفت و در همان ماه **کرزین جابر** به جنگ **عَرْنِیْن** رفت. آنگاه، پیامبر (ص) در ذی القعدة سال ششم، **عُمْرَة حُدَیبِیَه** را اعزام داد. در جمادی الاول سال هفتم، پیامبر (ص) جنگ **خِیْر** را سرپرستی فرمود و در جمادی الآخر همان سال به وادی القری بازگشت و به جنگ پرداخت. در شعبان سال هفتم **عمر** به جنگ **تَرَبَه** رفت - که فاصله میان آن و مکه شش شبانه روز است - و **ابوبکر** هم به جنگ **نجد** رفت و **بشیر بن سعد** هم به جنگ **فَدَك** اعزام شد. در رمضان سال هفتم، **غالب بن عبدالله** به جنگ **مِیْفَعَه** اعزام شد - که از نواحی نجد است. در شوال آن سال **بشیر بن سعد** به سوی **جناب فرستاده** شد، و پیامبر (ص) در ذی القعدة

(۱) این نام در طبقات ابن سعد به صورت **رازم** (ج ۲، ص ۶۶) و در شرح مواهب اللدنیه به صورت **رزام** آمده است (ج ۲، ص ۱۷۲).

(۲) **قُرْطَاء**: نام قبیله ای از بنی بکر است.

(۳) **عِیص**: اسم جایی است که میان آنجا و مدینه چهار شب راه است (طبقات، ج ۲، ص ۶۳).

(۴) **عَرْنِیْن**: نام عشیره ای از قبیله جهنیه که مرتد شدند (منتهی الارب).

(۵) **جناب**: نام محلی است.

آن سال عمرة القُضیه را بجا آوردند. در ذی الحجه آن سال جنگ ابن ابی العوجاه سُلمی صورت گرفت. در صفر سال هشتم غالب بن عبدالله به جنگ کدید - ناحیه ای است بعد از قدید - فرستاده شد. و شجاع بن وهب در ربیع الاول همان سال به سوی بنی عامر بن مُلُوح و کعب بن عُمر غفاری به اطلاع - منطقه ای در شام که فاصله آن تا بَلقاء يك شب راه است - اعزام گردیدند. در همان سال زید بن حارثه برای جنگ مُوتَه رفت و پس از آن گروهی به فرماندهی عمرو بن عاص به ذات السَّلاسل رفتند (و این در ماه جمادی الاخر بود)، و در رجب همان سال گروهی به فرماندهی ابو عبیده بن جراح به خَبَط گسیل شدند. در شعبان آن سال گروهی به فرماندهی ابوقتاده به خَضِرَه، که از نواحی نجد و در بیست میلی بُستان ابن عامر است، اعزام شدند. در رمضان آن سال ابوقتاده به اِضَم رفت و پیامبر (ص) در سیزدهم رمضان عازم فتح مکه شد و در پنج شب مانده به پایان ماه رمضان به فرمان آن حضرت بت عزری به وسیله خالد بن ولید منهدم شد. سپس در همان ماه، عمر و عاص، بت سُواع و سعد بن زید اَشهلی، بت مناة را ویران و منهدم ساختند. پس از آن در شوال همان سال خالد بن ولید به جنگ بنی جذیمه رفت و پیامبر (ص) خود در همان ماه به جنگ حُنین رفت؛ و نیز در همین ماه به جنگ طائف عزیمت فرمود. مردم در آن سال حج گزارند، گفته شده است که پیامبر (ص) عَتَاب بن اسید را به سمت امیر الحجاج منصوب فرمود و هم گفته شده است که مردم به صورت پراکنده و بدون امیر الحجاج به حج رفتند. در محرم سال نهم عَیْنَه بن حصن به جنگ بنی تمیم رفت و در صفر آن سال قَطِیة بن عامر به سوی خَثَم رفت، در ربیع الاول گروهی به فرماندهی ضحاک بن سفیان اَهنگ بنی کلاب کردند؛ و در ربیع الاخر، عاتمة بن مُجرز به حبشه و علی (ع) به فُلَس رفتند. در رجب آن سال پیامبر (ص) به جنگ تَبوک رفت و هم در همان ماه خالد بن ولید به جنگ اَکبیر رفت. سپس بت ذی الکفین را که متعلق به عمرو بن حَمَمَة دوسی بود ویران کرد. در سال نهم

(۱) عمرة القُضیه: بیشتر به عمرة القضاء معروف است.

(۲) بُوتَه: شهری است در يك منزلی كَرَك که قبر جعفر طیار و اصحاب او آنجا است. امروزه این شهر جزه کشور اردن است (توسم البلدان، ص ۲۶۷)

(۳) خَبَط: نام سرزمینی است که با مدینه پنج روز راه فاصله دارد و در راه جهنم است. - م.

(۴) اِضَم: نام ای است میان مکه و مدینه.

(۵) در اینجا هر چند فقط نام تنها آمده است ولی ظاهراً منظور بتخانه‌هایی است که جای این بتها بوده است. - م.

(۶) فُلَس: نام بنخانه بزرگی از قبیلای طی است (تاسخ التواریخ، جلد حضرت رسول (ص)، ص ۴۱۶، چاپ اول) - م.

مردم به حج رفتند، ابوبکر نیز در این حج حاضر بود. در ماه ربیع الاول سال دهم، خالد بن ولید به جنگ بنی عبدالمدان رفت و در همان سال علی (ع) به یمن عزیمت فرمود؛ (که می‌گویند دوبار به آنجا رفته است که بار دوم در ماه رمضان بوده است). پیامبر (ص) هم در سال دهم مراسم حج را انجام داد و چون از مکمراجمت فرمود، ده شب و اندی بیمار بود. و در این بیماری اسامة بن زید را برای عزیمت به شام مأمور فرمود، ولی او تا مرگ پیامبر (ص) از مدینه به سوی شام حرکت نکرد و بعد از وفات آن حضرت، ابوبکر او را روانه ساخت. پیامبر (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.

جنگهایی که پیامبر (ص) در آنها شرکت داشت بیست و هفت جنگ است که در نه جنگ شخصاً در مبارزه هم شرکت فرمود، که عبارتند از: بدر، اُحُد، مُرْسِیع، خندق، قُرَیظَه، خیبر، فتح، حُنین و طائف. مجموعه سر به‌ها چهل و هفت مورد است و پیامبر (ص) سه مرتبه عمره به جا آوردند. همچنین می‌گویند در جنگ بنی نضیر هم شرکت فرمود، به هر حال خداوند شنایم آن جنگ را مخصوص به آن حضرت قرار داد. و هنگام بازگشت از خیبر هم با مردم وادی القری جنگ فرمود که برخی از اصحاب کشته شدند. در غابه هم جنگ کردند که از مسلمانان مُحَرزین نضله و از دشمن شش نفر کشته شدند.

گویند: پیامبر (ص) در جنگهایی که خود شرکت فرمود این اشخاص را در مدینه به جانشینی خود برگزید: در غزوه وَدَّان، سعد بن عُبَّاده؛ در غزوه بُواط، سعد بن معاذ؛ هنگامی که به تعقیب کرز بن جابر فهری رفتند، زید بن حارثه؛ در غزوه ذی الشیره اباسلَمَة بن عبدالاسد مخزومی؛ در غزوه بدر، ابالبَّابَة بن عبدالمنذر عمری؛ در غزوه السُّوق، ابالبَّابَة بن عبدالمنذر عمری؛ در غزوه کُدر، ابن ام مکتوم معیصی؛ در غزوه ذی اَمْر، عثمان بن عَفَّان؛ در غزوه بُحْران و غزوه اُحُد و غزوه حمراء الاسد و بنی نضیر، ابن ام مکتوم؛ در بدر الموعِد، عبدالله بن رواحه؛ در غزوه ذات الرقاع، عثمان بن عفان؛ در غزوه دومة الجندل، سیب بن عُرْفَطَه؛ در غزوه مُرْسِیع، زید بن حارثه؛ در غزوه خندق و غزوه بنی قُرَیظَه و غزوه بنی لَحیان و غزوه غابه و غزوه حُدیبیه، ابن ام مکتوم؛ در غزوه خیبر، سیب بن عُرْفَطَه غفاری؛ در عمرة القُضیه، ابورهم غفاری؛ در غزوه فتح و حُنین و طائف، ابن ام مکتوم؛ در غزوه تَبوک، ابن ام مکتوم یا محمد بن مسلَمَة اَشهلی؛ و در حجة الوداع، ابن ام مکتوم.

شعارهایی که رسول خدا (ص) در جنگها داشتند چنین بود: در جنگ بدر «یا منصور ایت» و گفته‌اند که برای مهاجران شعار «بنی عبدالرحمن» و برای خزرجیان شعار

«بنی عبدالله» و برای اوسیان شعار «بنی عبیدالله» را تعیین فرموده بود. در جنگهای احد و بنی نضیر و مریسیع شعار «امت، امت» را تعیین کرد؛ و در خندق «حُم- لابنصرون»؛ در قریظه و غابه و طائف شعاری تعیین نبود؛ و در جنگ حنین همان شعار «یا منصور امت» تعیین شده بود. در فتح مکه و خیبر برزی مهاجران «بنی عبدالرحمن» و برای خزرجیان «بنی عبدالله» و برای اوسیان «بنی عبیدالله» را تعیین فرموده بود.

### سریه حمزه بن عبدالمطلب

سریه حمزه بن عبدالمطلب در ماه رمضان و آغاز هفتمین ماه هجرت پیامبر (ص) بوده است.

گویند: نخستین پرچمی را که پیامبر (ص) پس از ورود به مدینه برافراشت به حمزه بن عبدالمطلب سپرد و او را همراه سی سوار - که نیمی از مهاجران و نیمی از انصار بودند - روانه کرد. از جمله یازده نفر مهاجران: ابو عبیده بن جراح، ابو حذیفه بن عتبة بن ربیع، سالم بنده ابی حذیفه، عامر بن ربیع، عمرو بن سراقه، زید بن حارثه، کنان بن حصین و سیرش مرثد، آنسه بنده رسول خدا (ص) و چند مرد دیگر بودند. و از انصار: ابی بن کعب، عمارة بن حزم، عبادة بن صامت، عبید بن اوس، اوس بن خولی، ابودجانه، منیر بن عمرو، رافع بن مالک، عبدالله بن عمرو بن حرام، قطبة بن عامر بن حدیده و چند تنی دیگر، که نامهایشان را ضبط نکرده اند.

این گروه به سیف البحر رسیدند و هدفشان تعرض به کاروانی از قریش بود که از شام بر می گشت و آهنگ مکه داشت و ابوجهل همراه سیصد سوار از اهالی مکه در آن کاروان بود. دو گروه به یکدیگر برخوردند و برای جنگ صف کشیدند، ولی مجدی بن عمرو، که با هر دو گروه همپیمان بود، آن قدر میان هر دو طرف رفت و آمد کرد که از جنگ منصرف شدند. حمزه با یاران خود به مدینه برگشت و ابوجهل با یاران و کاروان خود به مکه روانه شد و میان آنها درگیری به وجود نیامد. چون حمزه به مدینه آمد به پیامبر (ص) گزارش داد که مجدی سد میان دو گروه شده است و مسلمانان از او انصاف و مروت دیده اند، و چون گروهی از خویشان مجدی به حضور پیامبر (ص)

رسیدند، نسبت به ایشان نیکی فرمود و بر آنها جامه پوشاند. و چون صحبت از مجدی به میان آمد فرمود: نمی دانستم که چنین نیک نفس و فرخنده کردار است. و یا فرمود: چنین کار آمد باشد.

عبدالرحمن بن عیاش برایم روایت می کرد که پیامبر (ص) پیش از آنکه خود به جنگ بدر بروند، هیچیک از انصار را برای جنگ اعزام نفرمود. چه می پنداشت که آنها فقط در مدینه آن حضرت را یاری خواهند داد، و این مطلب ثابت شده است.

### سریه عبیده بن حارث در رابغ

پیامبر (ص) در ماه شوال و آغاز هشتمین ماه هجرت، پرچم را به عبیده بن حارث سپرد تا به رابغ - که با جحفه ده میل فاصله دارد و در راه قدید است - عزیمت کند. عبیده با شصت سوار بیرون رفت و در کنار آبی که نامش اَحیاء بود، مرددشت رابغ، با ابوسفیان بن حرب که دوست نفر همراهش بودند برخورد کرد. نخستین کسی که در اسلام تیر به دشمن انداخت سعد بن ابی وقاص بود که در این جنگ تیردان خود را گشود و جلو رفت و یاران او برایش سپر گرفتند و او تمام تیرهایش را پرتاب کرد و با هر تیر کسی را مجروح ساخت. گویند در تیردان او بیست تیر وجود داشت و هر تیر که رها می کرد به انسان یا حیوانی اصابت می کرد و مجروحش می ساخت. در آن روز تیر دیگری در سپاه مسلمانان وجود نداشت. به هر حال، پس از آن، دیگر برای جنگ شمشیر نکشیدند و در برابر یکدیگر صف بستند و چون همان تیراندازی و روبرویی تمام شده، هر یک از دو گروه به جایگاه خود بازگشتند. ابن ابی سبزه از مهاجرین مسمار برایم نقل کرد که سعد بن ابی وقاص گفته بود: تمام شصت نفر همراه عبیده از مهاجران قریش بودند. سعد گوید: به عبیده گفتم: اگر آنها را تعقیب و دنبال کنیم همه را خواهیم گرفت؛ زیرا آنها با ترس گریختند. ولی عبیده از این پیشنهاد پیروی نکرد و همگی به مدینه برگشتیم.

### سریه سعد بن ابی وقاص در خزار

پیامبر (ص) در ماه ذی القعدة و آغاز نهمین ماه هجرت، پرچمی به

(۱) شمار: کلمات و با جمله ای بوده است که به طور قراردادی در جنگ وضع می کرده اند که در تاریکی شب افراد خودی را از بیگانه و دشمن بشناسند شاید بتوان گفت معادل با اسم شب است. - م.

سعد بن ابی وقاص داد تا به خَرَّار - که در راه جحفه و نزدیک خُم قرار دارد - عزیمت کند. برای من از قول عامر بن سعد روایت کردند که به نقل از پدرش چنین می گفت: پیامبر (ص) فرمود: ای سعد، بیرون رو تا به منطقه خَرَّار برسی، کاروانی از قریش از آنجا خواهد گذشت. من همراه بیست یا بیست و یک مرد بیاده راه افتادیم. روزها خود را مخفی می ساختیم و شبها راه می پیمودیم، صبح روز بنجم به خَرَّار رسیدیم و دریافتیم که کاروان دبروز از آنجا گذشته است. پیامبر (ص) به من فرموده بود که از خَرَّار دورتر نروم و اگر چنین نبود امید داشتم که بتوانم به کاروان برسم.

نیز برایم از قول سعید بن مسیب و عبدالرحمن بن سعید بن ربیع روایت کرده اند که پیامبر (ص) تا زمانی که همراه انصار در جنگ بدر شرکت فرمود، هیچ یک از ایشان را به مأموریت جنگی اعزام نکرد؛ چه انصار شرط کرده بودند که از پیامبر (ص) در مدینه دفاع خواهند کرد.

### غزوه ابواء

در ماه صفر که یازدهمین ماه هجرت بود، پیامبر (ص) خود به قصد گرفتن کاروانی از قریش، از مدینه بیرون رفت، تا به ابواء رسید ولی برخوردی پیش نیامد. در همین سفر پیامبر (ص) با بنی ضمره که از کثاته بودند پیمان بستند که آنها علیه پیامبر (ص) دسته بندی نکنند و کسی را به این منظور یاری ندهند و میان خود عهد نامه ای نوشتند و پیامبر (ص) به مدینه بازگشت. مدت غیبت آن حضرت از مدینه پانزده شب بود.

### غزوه بواط

پیامبر (ص) در ربیع الاول (سیزدهمین ماه هجرت) به قصد حمله به کاروانی از قریش که دوهزار و پانصد شتر داشت و توسط اُمیه بن خلف و صد مرد از قریش همراهی می شد از مدینه بسوی بواط - رشته کوهی در ناحیه خُشُب به فاصله سه چایار تا مدینه - خارج شد؛ ولی بدون هیچ برخوردی مراجعت فرمود.

### غزوه بدر اولی

در همان ماه ربیع الاول پیامبر (ص) به تعقیب و جستجوی کُرَیزین جابر فهری پرداخت. کُرَیز که در جَمَّاء و اطراف آن دامداری می کرد، به غارت گله های مدینه پرداخته بود. پیامبر (ص) تا بدر آمدند و برخوردی پیش نیامد.

### غزوه فِی العَشیَرة

در ماه جمادی الآخر (شانزدهمین ماه هجرت) پیامبر (ص) به منظور حمله به کاروانهای قریش که عازم شام بودند یاران خود را فرا خواند؛ و همراه یکصد و پنجاه و به قولی دوست نفر بیرون آمد. به آن حضرت خبر رسیده بود که کاروان مجهزی که قریش اموال خود را در آن جمع کرده اند از مکه بیرون آمده و آهنگ شام دارد. پیامبر (ص) از طریق نقب بنی دینار تا ناحیه سُمَیّا پیش رفت؛ و این غزوه فِی العَشیَرة است.<sup>۱</sup>

### سَرِیة نَخله

در ماه رجب و آغاز هفدهمین ماه هجرت گروهی به فرماندهی عبدالله بن جحش به نَخله (که به بستان ابن عامر هم معروف بود) اعزام شدند. گویند که عبدالله بن جحش گفت: پیامبر (ص) هنگام نماز عشاء مرا خواست و فرمود: صبح با اسلحه خود بیا که تو را به جایی روانه کنم. صبح در حالی که شمشیر و

(۱) جماء: نام کوهی است در ناحیه عقیق که میان آن و مدینه سه میل فاصله است (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴)

(۲) سُمَیّا: دهکده بزرگی از بخش فرع است در راه جحفه که میان آنها نوزده میل فاصله است (معجم البلدان، ج ۵، ص ۹۴).

(۳) این جنگ در منابع دیگر مفصل آمده است. برای اطلاع مراجعه شود به صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۰ جلد دوم سیره ابن هشام، جاب مصطفی السقاء - م.

(۴) نام دیگر این سره در بیشتر منابع سریه عبدالله بن جحش است. - م.

(۵) منظور نخله یمنی است که بستان عبیدالله بن معمر است (بکری، معجم ما استعجم، ص ۵۷۷).

کمان و تیردان و سپرم را همراه داشتم آماده شدم. پیامبر (ص) نماز صبح را با مردم خواند و به خانه برگشت. حضرت متوجه من شد که قبل از او در خانه اش ایستاده ام؛ چند تن از قریش را هم همراه آورده بودم. پیامبر (ص) ابی بن کعب را فرا خواند و به او دستور فرمود نامه ای بنویسد. آنگاه مرا فراخواند و نامه ای که روی چرم خولانی نوشته و بسته شده بود به من داد و گفت: ترا بر این گروه فرمانروا قرار دادم. راه بیفت و پس از آنکه دوشب راه بیمودی نامه مرا باز کن و به آنچه که در آن نوشته شده است عمل کن. گفتم: ای رسول خدا به کدام ناحیه بروم؟ فرمود: راه نجد را پیش گیر و به سوی جاههای آب برو.

گوید: عبدالله بن جحش به راه افتاد و چون کنار چاه ابن ضمیره رسید، نامه را گشود و خواند و در آن چنین آمده بود: با نام و برکت خدا به راه خود ادامه بده تا به نخله برسی. هیچیک از یاران خود را مجبور مکن که حتماً با تو بیایند و همراه کسانی که از تو پیروی می کنند برای انجام دستور من به نخله برو و آنجا در کمین کاروان قریش باش. چون نامه را برایشان خواند، گفت: هیچیک از شما را مجبور نمی کنم. هر کس می خواهد به شهادت برسد در پی اجرای فرمان رسول خدا (ص) باشد و هر کس می خواهد برگردد هم اکنون بازگردد. همه گفتند: گوش به فرمان و فرمانبردار خدا و رسول او و مطیع تو هستیم. در پناه برکت الهی به هر کجا که می خواهی برو. عبدالله بن جحش به راه افتاد تا به نخله رسید و در آنجا کاروانی از قریش را یافت که عمرو بن خضرمی و حکم بن کیسان مخزومی و عثمان بن عبدالله بن مغیره مخزومی و نوفل بن عبدالله مخزومی همراه آن بودند. کاروانیان چون ایشان را دیدند سخت ترسیدند و ندانستند به چه کار آمده اند. در این هنگام عکاشه سرخود را تراشید و به جای بلندی برآمد تا کاروانیان را مطمئن سازد.

عامر بن ربیع می گوید: من خود سر عکاشه را تراشیدم. واقد بن عبدالله و عکاشه معتقد بودند که باید خود را در معرض دید کاروان قرار دهند و بگویند ما برای عمره آمده ایم و در ماه حرام هستیم (ماهی که جنگ در آن حرام است). عکاشه چنان کرد و مشرکان به یکدیگر گفتند، مطلبی نیست. این قوم برای عمره آمده اند و اطمینان پیدا کردند. این بود که شتران خود را بازداشتند و آنها را آزاد گذاشتند و شروع به تهیه خوراک برای خود کردند. یاران رسول خدا (ص) هم با یکدیگر مشورت و رای زنی کردند. آن روز آخر ماه رجب بود و هم گفته شده است که روز اول شعبان بود. گفتند:

(۱) خولان: نام منزلی از منازل یمن و دهکده ای از دهکده های دمشق است (معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۶).

اگر امروز تعرض به آنها را عقب بیندازید وارد مکه و حرم می شوند و از آنها دفاع خواهد شد و اگر امروز بر آنها حمله برید ماه حرام است. یکی گفت: نمی دانیم که امروز از ماه حرام است یا نه؟ دیگری گفت: ما امروز را از ماه حرام می دانیم و هیچ معتقد نیستیم که به واسطه طمع و ازی که دارید حرمت آن را بشکنید. ولی آنها که خواسته های دنیا را می خواستند بر کار غلبه کرده و ایشان را تشجیع کردند و با کاروانیان جنگ را شروع کردند. واقد بن عبدالله در حالی که کمان خود را زده کرده و تیر نهاده بود جلو رفت. کسی که تیرش هرگز خطا نمی کرد، تیری به عمرو بن خضرمی انداخت و او را کشت و قوم بر کاروانیان هجوم بردند. عثمان بن عبدالله بن مغیره و حکم بن کیسان را اسیر گرفتند و نوفل بن عبدالله بن مغیره گریخت، شتران را گرفتند و پیش راندند.

واقعی گوید: مقداد بن عمرو می گفت: من حکم بن کیسان را اسیر کردم. امیر ما می خواست گردنش را بزند. گفتم: رهاش کن تا او را حضور پیامبر (ص) ببریم. او را پیش پیامبر (ص) آوردیم. پیامبر (ص) او را دعوت به اسلام کرد و با وی گفتگویی طولانی داشت. عمر بن الخطاب گفت: ای رسول خدا آیا با این صحبت می کنی؟ به خدا! تا ابد مسلمان نخواهد شد، اجازه بده گریختن را بزنم تا روانه جهنم که شاهگاه اوست بشود! پیامبر (ص) توجهی به عمر نفرمود تا حکم اسلام آورد. عمر گفت: گمان نمی کردم که او چنین مسلمان شود و انگهی این پیش آمد مرا واداشت که با خود بگویم چگونه ممکن است در کاری که پیامبر (ص) به آن از من داناتر است به او اعتراض کنم؛ ولی با خود گفتم من در پیشنهاد خود خیر خدا و رسول خدا را می خواستم! عمر می گوید: حکم بن کیسان اسلام آورد و به خدا که اسلامی بسار بستیده داشت، و در راه خدا جهاد می کرد و در جنگ پشروعاً شهید شد در حالی که رسول خدا از او خشنود بود و وارد بهشت گردید.

واقعی گوید: حکم بن کیسان برسیده بود: اسلام چیست؟ پیامبر فرمود: این که خدای یگانه را که شریکی ندارد عبادت کنی و گواهی دهی که محمد بنده و فرستاده اوست. حکم گفت: اسلام آوردم. پیامبر (ص) به اصحاب خود توجهی فرمود و گفت: اگر لحظه ای پیش، از شما اطاعت کرده و او را کشته بودم وارد آتش می شد. گویند: کاروان را با خود آوردند و کالای آن شراب و پوست و چرم و مویز بود که از طائف آورده بودند و همه آن را به حضور پیامبر (ص) آوردند. قریش گفتند: محمد خونریزی در ماه حرام را حلال شمرده ولی هم خون ریخته و هم مال گرفته است، و حال آنکه پیامبر (ص) این موضوع را حرام و از گناهان بزرگ می دانست. بعضی که

می خواستند به قریش جواب دهند می گفتند: شما در شب اول شعبان مورد هجوم قرار گرفتید. چون قوم، کاروان را به حضور پیامبر (ص) آوردند. حضرت آن را توقیف فرمود و چیزی از آن را تصرف نکرد و دو اسیر را هم زندانی کرد و به یاران خود فرمود: من به شما دستور جنگ در ماه حرام را نداده بودم.

سلیمان بن سحیم گوید: پیامبر (ص) به آنها اصلاً دستور جنگ را چه در ماه حرام و چه در ماه حلال نداده بود؛ بلکه به آنها فرمان داده بود که اخبار قریش را به دست آورند.

گویند: آنان بر دست و پای بمردند و نداشتند که با این کار هلاک شدند و بزرگتر و دردناکتر این بود که هر کس بیش آنها می آمد سرزنش و خشونت می کرد. مدینه هم چون دیگ جوشانی بود. یهودیان هم می گفتند: عمرو بن خضرمی را واقد بن عبدالله کشته است، و با برخی از حروف و کلمات این عبارت فال بد می زدند و می گفتند: عمرو جنگ را آباد کرد و خضرمی جنگ را آماده ساخت و واقد آن را برافروخت. ولی به لطف خدا گرفتارهای این فال زدنها به خود یهودیان برگشت.

گویند: قریش کسانی را به حضور پیامبر (ص) فرستادند که فدیة یاران خود را بپردازند. پیامبر (ص) فرمود: تا هنگامی که دو نفر از دوستان ما نیابند فدیة ای برای اسیران شما نمی پذیریم؛ و منظور سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان بود.

ابوبکر بن اسماعیل بن محمد از قول پدرش برایم چنین روایت کرد که: سعد بن ابی وقاص می گفت: من و عتبه بن غزوان همراه عبدالله بن جحش بیرون رفتیم؛ و به بحران از نواحی بنی سلیم - رسیدیم. شتران خود را برای چراها کردیم، ما دوازده نفر بودیم که هر دو نفر یک شتر داشتیم. من و عتبه با هم بودیم و شتر هم از او بود. قضا را شتر ما گم شد و نوروز در جستجوی آن بودیم. همراهان ما رفتند و ما پس از آن، از بی ایشان رفتیم ولی راه را گم کردیم و به آنها نرسیدیم؛ به طوری که نتوانستیم در نخله حضور داشته باشیم. همراهان ما چند روز پیش از ما به مدینه رسیده و پنداشته بودند که ما اسیر دشمن شده ایم. ما در این سفر دچار گرسنگی شدید شدیم. از ملیحه - که فاصله میان آن و مدینه شش چایار است و فاصله آن تا معدن بنی سلیم یک شب راه است - به اتفاق گروهی بیرون آمدیم و هیچ گونه خوراکی نداشتیم. کسی پرسید: ای ابواسحق، تا مدینه چند روز راه است؟ گفت: سه روز و هرگاه گرسنگی ما شدید می شد مشتی از خارهایی که شتران می چرند با آب می خوردیم. چون به مدینه رسیدیم متوجه شدیم گروهی از قریش برای پرداخت فدیة یاران خود به مدینه آمده اند. پیامبر (ص) از فدیة گرفتن خودداری کرده و فرموده بود که: نسبت به دو نفر از یاران خود ترسانم. چون

به مدینه رسیدیم پیامبر (ص) با دریافت فدیة موافقت فرمود. می گویند: پیامبر (ص) به نمایندگان قریش گفته بود که: اگر دو نفر ما را بکشید من هم دو نفر شما را خواهم کشت. مقدار فدیة هر یک چهل وقیة نقره بود و هر وقیة چهل درهم است.

محمد بن عبدالله بن جحش می گویند: در جاهلیت رسم بود که یک چهارم غنایم را برای رؤسا بر می داشتند. چون عبدالله بن جحش از نخله مراجعت کرد غنایم را پنج بخش کرد و چهار بخش آن را تقسیم کرد و این نخستین خمسی بود که در اسلام صورت گرفت و بعدها این آیه نازل شد: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ** - و بدانید که آنچه غنیمت گرفتید پنج یکی وی مرخدای راست. (آیه ۴۱، سوره ۸).

برای من از ابی بردة بن نیار روایت کردند که: پیامبر (ص) غنایم را که اهل نخله آورده بودند، نگهداشت و به بدر رفت. پس از اینکه بازگشت با غنایم بدر تقسیم کرد و حق هر قوم را عنایت فرمود.

گویند: در این مورد این آیه نازل شد: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ...** - می پرسندت یا محمد از ماه حرام و در آن جنگ کردن... (آیه ۲۱۹، سوره ۲). خداوند در کتاب خود آنها را مورد خطاب قرار داد، و می فرماید: جنگ در ماههای حرام همچنان حرام است ولی آنچه را که ایشان نسبت به مسلمانان روا می دارند گناهش به مراتب بیشتر است؛ از قبیل اینکه مسلمانان را از انجام کارهای الهی منع می کنند حتی ایشان را شکنجه می دهند و زندانی می کنند تا نتوانند هجرت کنند و به حضور رسول خدا بروند و اینکه نسبت به خدا کفر می ورزند و نمی گذارند مسلمانان برای انجام حج و عمره به مسجد الحرام بروند و آنها را از دین فریب می دهند. و هم خداوند می فرماید: **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ** - و کفر و تعدیب ایشان مؤمنان را بزرگتر است از کشتن شما ایشان را (آیه ۱۹۳، سوره ۲). بعضی هم گفته اند مقصود از فتنه بت‌های اساف و نائله است.

برای من از کُرب روایت کرده اند که گفته است: از ابن عباس پرسیدم که: آیا پیامبر (ص) دیه ابن خضرمی را پرداخت فرمود؟ گفت: نه. و از گروه برایم روایت کردند که می گفت: پیامبر (ص) دیه ابن خضرمی را پرداخت فرمود و جنگ ماه حرام را همچنان حرام قرار داد تا هنگامی که خداوند عزوجل سوره برائة را نازل فرمود. واقدی می گوید: در نظر ما ثابت و مورد اجماع است که دیه ای پرداخت نشده است. ابومعشر

(۱) اساف و نائله: نام دو بت معروف قریش است.

برایم روایت کرد که در این لشکرکشی به عبدالله بن جحش لقب امیرالمؤمنین دادند.

نام کسانی که همراه عبدالله بن جحش در سریه او شرکت داشتند

این همراهان هفت نفر بودند که عبارتند از: ابوحذیفه بن عتبة بن ربیع، عامر بن ربیع، واقد بن عبدالله تمیمی، عکاشة بن محصن، خالد بن ابی البکیر، سعد بن ابی وقاص و عتبة بن غزوان - که این دو نفر اخیر در نخله حضور نداشتند. برخی هم گفته اند که اینان دوازده نفر بودند، و به روایتی هم سیزده نفر؛ ولی به نظر ما همان هفت نفر درست تر است.

### بدرالقتال

گویند چون پیامبر (ص) زمان بازگشت کاروان قریش از شام را دانست، یاران خود را برای حمله به آن فرا خواند. ده شب پیش از خروج خود از مدینه، طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید را برای کسب خبر و اطلاع روانه فرمود و آن دو رفتند و به نخبار - که بعد از نئی المروه و در ساحل دریاست - رسیدند و به منزل کشند جهتی وارد شدند. کشند آنها را پذیرفت، و در پناه خود گرفت و آنها تا هنگام عبور کاروان از آن محل همچنان مخفیانه پیش او بودند. هنگام عبور کاروان طلحه و سعید بر زمین بلندی برآمدند و قریش و کاروان و کالاهای آن را بررسی کردند.

کاروانیان، کشند را مورد خطاب قرار دادند و پرسیدند: آیا کسی از جاسوسان محمد را ندیده‌ای؟ او گفت: پناه بر خدا! جاسوسان محمد در نخبار کجایند و چه می‌کنند؟ چون کاروان از آنجا گذشت طلحه و سعید شب را همانجا گذراندند و بامداد بیرون رفتند. کشند هم برای بدرقه آن دو همراهشان رفت تا آن دو را به نئی المروه رساند. کاروان خود را به کنار دریا رسانده بود و برای اینکه از تعقیب مصون بماند شب

(۱) جسون بیس از جنگ بدر، جنگ دیگری را که بدون درگیری بوده پدر اولی نامیده اند (که در صفحات قبل ملاحظه شد). جنگ بدر را گاه «جنگ کتاره» تعبیر کرده اند، چه در آن بیش از هفتاد نفر از قریش کشته شدند. - م.

و روز شتابان در حرکت بود.

طلحه و سعید همان روزی به مدینه رسیدند که پیامبر (ص) با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود. آن دو به قصد دیدار و گزارش کار خود به پیامبر (ص) از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تریان دیدند. تریان کنار شاهراه میان مکه و سبأله قرار دارد و جایگاه ابن اذینه شاعر هم هست.

کشند هم بعد از این به مدینه آمد. سعید و طلحه به پیامبر (ص) گفتند که کشند آن دو را پناه داده است. پیامبر (ص) براو درود فرستاد و گرامیش داشت و فرمود: آیا یتبع را در تیول تو قرار دهم؟ گفت: من سالخورده ام و عمرم تمام شده است. اگر مصلحت بدانید آنرا در تیول برادرزاده ام قرار دهید، و پیامبر (ص) آن را در اختیار او گذاشت. گویند: رسول خدا (ص) مسلمانان را فراخواند و فرمود این کاروان قریش است که اموال ایشان در آن است، شاید خداوند غنیمتی به شما ارزانی فرماید. مردم در این کار شتاب گرفتند؛ حتی برای بیرون رفتن از مدینه گاهی پدر و پسر قرعه کشی می کردند. از جمله سعد بن خیشمه و پدرش قرعه کشیدند. سعد به پدرش می گفت: اگر حساب بهشت نمی بود به نفع تو کنار می رفتم و تو را بر خود برمی گزیدم و من آرزو مندم که در این راه به درجه شهادت برسم. خیشمه می گفت: مرا برگزین و تو با زنان خود آرام بگیری. ولی سعد نپذیرفت. خیشمه گفت: ناچار یکی از ما باید بماند. این بود که قرعه کشیدند و قرعه بنام سعد بیرون آمد که در جنگ شهید شد.

گروه زیادی هم از اصحاب چون با خروج پیامبر (ص) موافق نبودند همراه او بیرون نرفتند و در این مورد اختلافات و حرف زیادی است. ولی هرکس که بیرون نرفته است سرزنش نمی شود چه مسلمانان در واقع برای جنگ بیرون نرفتند، بلکه به منظور گرفتن کاروان بیرون رفته بودند. گروهی از افراد خوش نیت و بصیر هم از همراهی خودداری کردند؛ که اگر گمان می کردند که جنگ است حتما کوتاهی نمی کردند. از جمله کسانی که خودداری کرده بود اسید بن حضیر است که چون پیامبر (ص) به مدینه باز آمد، عرض کرد: سپاس پروردگاری را که تو را مسرور و بردشمنت پیروز گردانید و سوگند به آن که تو را به حق فرستاده است، من به منظور حفظ جان خود از همراهی با تو باز نایستادم، بلکه اصلا گمان نمی بردم که تو با دشمن برخورد می کنی و گمان نمی کردم که جز گرفتن کاروان مسأله دیگری هم خواهد بود.

(۱) سبأله: نام نخستین منزل راه مدینه به مکه است (معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۹).

(۲) یتبع: در سمت راست رضوی و از طرف مدینه به جانب دریاست (معجم البلدان، ج ۸، ص ۵۲۶).

پیامبر(ص) فرمود: راست می گویی. و این نخستین جنگی بود که خدا در آن اسلام و مسلمانان را عزیز و مشرکان را خوار کرد.

پیامبر(ص) روز یکشنبه دوازدهم رمضان با همراهان خود از مدینه بیرون آمد و چون به ناحیه نعب بنی دینار رسید در بقیع - که همان خانه های سقیای و در واقع متصل به مدینه است - فرود آمد و لشکرگاه ساخت و سپاه را سان دید. از میان ایشان عبدالله بن عمر، اسامة بن زید، رافع بن خدیج، براء بن عازب، اسید بن ظهیر، زید بن ارقم، و زید بن ثابت را به مدینه باز گرداند و اجازه شرکت در سپاه نداد.

از سعد بن ابی وقاص برایم نقل کردند که می گفت: در آن روز پیش از این که پیامبر (ص) ما را سان ببیند، دیدم برادرم خودش را مخفی می کند. گفتم: ای برادر تو را چه می شود؟ گفت: می ترسم پیامبر (ص) مرا ببیند و به واسطه کم سن و سالی مرا برگرداند و من دوست دارم بیرون بیایم، شاید خداوند شهادت را روزی من گرداند. سعد می گوید: اتفاقاً چور از جلو پیامبر(ص) عبور کرد، سن او را کم دانستند و فرمودند، برگرد. عمیر گریست. پیامبر(ص) به او اجازه شرکت فرمود. سعد می گوید: به واسطه کوچکی او من حمایل شمشیرش را گره می زدم. و او در حالی که شانزده سال داشت در بدر کشته شد.

همچنین برایم نقل کرده اند که پیامبر(ص) به اصحاب خود فرمان داد تا از چاه آب بگیرند و خود حضرت هم از آن چاه آشامید. و هم برایم گفته اند: این اولین بار بود که پیامبر(ص) از آب آن چاه می آشامید. و عایشه می گوید: از آن پس هرگاه پیامبر(ص) آب شیرین و گوارا می خواست از آنجا می آوردند. و قتاده از قول مدرش روایت می کند که پیامبر(ص) نزدیک خانه های سقیای نماز خواند و برای مردم مدینه دعا فرمود و چنین عرضه داشت:

«پروردگارا، همانا ابراهیم (ع) بنده و دوست و پیامبرت تو را برای اهل مکه خوانده است. و من که محمد بنده و پیامبر توام، تو را برای اهل مدینه می خوانم. خدایا استدعا می کنم که در کتبت، و کار و میوه های آنها برکت بدهی. خدایا مدینه را در نظر ما محبوب قرار بده و وبایی که در آن موجود است به محل خم بیر، خدایا من آنچه را که میان دو سنگلاخش وجود دارد (این سوی و آن سوی آن) محترم و جایگاه امان قرار دادم. همچنان که خلیل تو ابراهیم (ع) مکه را چنان قرار داد» - خم در دو میلی جحفه قرار دارد.

گویند: عدی بن ابی الزغبیا و بسبس بن عمرو در آنجا به حضور پیامبر (ص) آمدند. و گویند: عبدالله بن عمرو بن حرام در آنجا پیش پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا، از این که در این منطقه فرود آمدی و سپاه خود را بازدید کردی بسیار خوشحال شدم و فال نیک زدم چه این جا اردوگاه ما بود. در جنگی که میان ما بنی سلمه و اهل حُسیکه - که نام کوهی نزدیک مدینه است - اتفاق افتاد، همینجا سپاه خود را بازدید کردیم: و یهودیان در حُسیکه دارای منازل زیادی بودند. ما هم همینجا کسانی را که می توانستند اسلحه با خود بردارند همراه بردیم و کسانی را که به واسطه کمی سن از حمل سلاح عاجز بودند برگرداندیم. و آنگاه آهنگ یهودیان کردیم و ایشان عزیزترین یهودیان بودند و ما ایشان را آنچنان که می خواستیم کشتیم و دیگر یهودیان تا امروز برای ما خوار و ذلیل هستند. ای رسول خدا، من امیدوارم که چون ما و قریش برخورد کنیم، خداوند چشم تو را روشن کند. خلد بن عمرو بن جموح هم می گوید: چون نيمروز بند به خانه خود در خربی برگشتم، پدرم عمرو بن جموح گفت: فکر می کردم رفته ای! گفتم: رسول خدا (ص) مردم را در بقیع بازدید می کند. گفت: به به چه فال نکویی، به خدا آرزومندم که غنیمت به دست آورید و بر مشرکان قریش پیروز شوید. بیه در جنگ حسیکه هم، اینجا اردوگاه ما بود. گوید: پیامبر (ص) نام آنجا را به سقیای تغییر داد. خالد گوید: دلم می خواست آن چاه را بخرم ولی سعد بن ابی وقاص آن را به دو شتر جوانه خرید. بعضی هم گفته اند که برای آن هفت وقیه پرداخت کرد و چون به پیامبر (ص) گفتند که سعد آن را خریده است، فرمود معامله پر سودی است.

گویند. پیامبر (ص) شامگاه یکشنبه دوازدهم رمضان از سقیای کوچ فرمود و مسلمانان هم همراه او رفتند و شمار ایشان سیصد و پنج تن بود و هشت نفر که عقب ماندند و پیامبر (ص) سهم آنها را هم از غنایم عنایت کرد. و تعداد شتران هفتاد بود و هر دو یا سه یا چهار نفر از يك شتر استفاده می کردند. چنانکه، پیامبر (ص) و علی بن ابیطالب (ع) و مرثد، يك شتر داشتند. بعضی بجای مرثد، زید بن حارثه را گفته اند. و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و ابوبکثنه و آنسه بنده رسول خدا هم يك شتر داشتند؛ و عبیده بن حارث و طفیل و حصین فرزندان حارث و مسطح بن اثانه از يك شتر آبکش که از آن عبیده بود استفاده می کردند و او آن را از ابن ابی داود مازنی خریده بود؛ و معاذ و عوف و معوذ پسران عفره و بنده ایشان ابوالحمره، يك شتر

(۱) این دو نفر قلا برای کسب حبر از کاروان رفته بودند. - م.

(۲) خربی: نام یکی از محله های بنی سلمه است که نزدیک مسجد قبلین مدینه است (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۹۸).

(۱) لغت «الام» در عرب به معنی سنگلاخ و منطقه ای است در دو سوی مدینه که سنگلاخ است. - م.



داشتند؛ و اَبی بن کعب و عماره بن حزم و حارثة بن نعمان هم برشتری سوار بودند؛ و خیراش بن صمه و قطبة بن عامر بن حدیده و عبدالله بن عمرو بن حرام هم يك شتر داشتند؛ و عتبة بن غزوان و طلیب بن عمیر برشتر نری که از عتبه بود سوار بودند، و نام آن شتر عیسی بود؛ و مصعب بن عمیر و سویت بن حرملة و مسعود بن ربیع بر يك شتر سوار می شدند که از معصب بود؛ و عمار بن یاسر و ابن مسعود يك شتر داشتند و عبدالله بن کعب و ابوداود مازنی و سلیط بن قیس، شتر نری در اختیار داشتند که از عبدالله بن کعب بود؛ و عثمان و قدامه و عبدالله بن مظعون و سائب بن عثمان به نوبت بر يك شتر سوار می شدند؛ و ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف هم يك شتر داشتند؛ و سعد بن معاذ و برادرش و برادرزاده اش حارث بن اوس و حارث بن انس سوار برشتر نر آبکشی از سعد بن معاذ می شدند که نامش ذیال بود؛ و سعد بن زید و سلمة بن سلمه و عباد بن بشر و رافع بن برید و حارث بن خزّمة يك شتر آبکش در اختیار داشتند که از سعد بن زید بود و او فقط يك صاع خرما برای زاد و توشه خود داشت.

عبید بن یحیی از قول معاذ بن رفاعه از پدرش برایم نقل کرد: در خدمت پیامبر (ص) به بدر رفتم و حمولا هر سه نفر يك شتر داشتند. من و برادرم خلاد بن رافع و عبید بن زید بن عامر شتر جوانی داشتیم که از ما بود و به نوبت سوار می شدیم. به راه افتادیم ولی در روهاء شتر ما از راه رفتن ماند و فرو خفت و درماند. برادرم گفت: پروردگارا، اگر ما را با این شتر به مدینه برگردانی نذر می کنم که آن را در راه تو بکنم. گوید: درین هنگام پیامبر (ص) از کنار ما گذشت و ما در همان حال بودیم و گفتیم: ای رسول خدا، شتر ما درمانده شده است. پیامبر (ص) آب خواست و در ظرفی وضو گرفت و آب مضمضه کرد. آنگاه فرمود دهان شتر را باز کنی و ما چنان کردیم و پیامبر (ص) از آن آب مقداری در دهان حیوان ریخت و مقداری هم بر سر و گردن، شانه و کوهان، دم و پاشنه اش پاشید و فرمود: سوار شوید. پیامبر (ص) حرکت کرد و ما در مُنصرف به آن حضرت رسیدیم. هنگامی که از بدر باز می گشتیم در مُصلی دوباره حیوان از حرکت باز ماند. برادرم او را کشت و گوشتش را صدقه داد و تقسیم کرد. یحیی ابن عبدالعزیز بن سعید بن سعد بن عباده از قول پدرش برایم روایت کرد، در جنگ بدر سعد بن عباده را بر بیست شتر برده بودند (یعنی هر چندی بر شتر یکی از

همراهان سوار می شد).

از سعد بن ابی وقاص برایم نقل کردند که می گفت: همراه رسول خدا (ص) به بدر رفتیم و با ما فقط هفتاد شتر بود، چنانکه هر دو و سه و چهار نفر از يك شتر استفاده می کردیم. در میان صحابه پیامبر (ص) چاره اندیش ترین آنان بودم. در عین حال از کسانی بودم که بیش از همه تیر انداختم و بیاده حرکت کردم، چنانکه در تمام رفت و برگشت حتی يك قدم هم سوار نشدم.

پیامبر (ص) چون از محل سقیا حرکت کرد به پیشگاه الهی چنین عرضه داشت: «پروردگارا، ایشان گروه بیادگانند، سوارشان فرمای. و برهنگانند، جامه شان بپوشان. و گرسنگانند، سیرشان کن. و نیازمندانند، به فضل خود بی نیازشان فرمای.» هیچیک از مسلمانان برنگشت مگر اینکه بر پشت حیوانی سوار بود و به هر مرد شتری و یا دو شتر رسید و خر کس برهنه بود جامه پوشید و به زاد و توشه قریش دست یافتند و سیر شدند و چون فدیة اسیران را گرفتند، هر فقیری ثروتمند گردید. و پیامبر (ص) قیس بن ابی صعصعه را فرمانده بیادگان کرد. نام ابی صعصعه، عمرو بن زید بن عوف بن مبنول بود. پیامبر (ص) به او دستور فرمود که مسلمانان را بشمارد. این بود که قیس مسلمانان را در محل چاه ابی عتبه نگهداشت و ایشان را شمرد و به پیامبر (ص) گزارش داد. پیامبر (ص) از بیوت سقیا بیرون آمد. دره عقیق را بیمود و راه مُکتن را پیش گرفت و به بطحای این ازهر رسید و زیر سایه درختی فرود آمد. ابوبکر بر خاست و مقداری سنگ فراهم آورد و در زیر همان درخت جایی برای نماز ساخت که پیامبر (ص) آنجا نماز گزارد و تا صبح دوشنبه همانجا بودند. آنگاه آهنگ دره ملل و تُربان کرد و میان حَفیره و ملل توقف فرمود. سعد بن ابی وقاص گوید: در آن بان بودیم، پیامبر (ص) به من فرمود: این آهو را ببین. من تیری در کمان نهادم. پیامبر (ص) برخاست و چانه خود را بین شانه و گوش من گذاشت و فرمود: تیر بینداز. در همان حال می گفت: خدایا تیر او را به هدف بنشان. سعد می گوید: تیرم به گلوی حیوان خورد. پیامبر (ص) تبسمی فرمود و من به سوی آهو دویدم و دیدم هنوز زنده است. او را سر بردم و با خود حمل کردم. و چون در فاصله نزدیکی فرود آمدیم پیامبر (ص) دستور فرمود گوشت آن را میان اصحاب تقسیم کردند. این مطلب را برای من محمد بن بجاد از قول پدرش و او از قول سعد نقل کرد.

گویند: همراه اصحاب رسول خدا (ص) دو اسب هم بوده است. اسبی از

(۱) روهاء: در جهل و يك میلی مدینه قرار دارد که فاصله آن دو، هفتاد و سه روز است (معجم ما استمعهم، ص ۴۲۷).  
(۲) منصرف: جایی است میان بدر و مکه که فاصله آن دو، چهار چایار است (معجم البلدان، ج ۸، ص ۱۷۷).  
(۳) مُصلی: یاقوت می گوید: هنوز عینا در وادی عقیق مدینه موجود است (معجم البلدان، ج ۸، ص ۷۹).

(۱) چاه ابی عتبه، در يك میلی مدینه است (طقات، ج ۲، ص ۶).

مرثد بن ابی مرثد غنوی و اسبی از مقداد بن عمرو بهرانی - همپیمان بنی زهره - بوده است. برخی هم می‌گویند: زیرا هم اسبی داشته است. به هر حال دو اسب بیشتر نداشته‌اند و در نزد ما اختلافی وجود ندارد که مقدار اسبی داشته است.

از مقدار به چهار واسطه برایم روایت کرده‌اند که گفته است: در جنگ بدر همراه من اسبی بود که سَبَحَه (شناور) نامیده می‌شد. و سعد بن مالک غنوی هم از پدران خود برایم روایت کرد که مرثد غنوی روز بدر بر اسبی بنام سَیل سوار بود.

گویند: قریش با کاروان خود به شام رسید. هزار شتر همراه کاروان بود با سرمایه‌های بزرگ. هیچ مرد و زن قریشی در مکه نبود مگر اینکه از يك مثقال طلا تا هر اندازه که توانسته بود در آن سرمایه گذاری کرده بود. حتی برخی از زنان، سرمایه‌های بسیار اندک فرستاده بودند. گفته شده که در آن کاروان پنجاه هزار دینار سرمایه بوده است. و هم گفته‌اند که کمتر از این مقدار بوده است. و نیز گفته‌اند بیشترین کالا از خاندان سعید بن عاص و ابی اَحْبَه بوده که یا از خودشان و یا سرمایه دیگران بر مبنای سود نصف به نصف بوده است؛ ولی بیشترین سهم از ایشان بود، و گفته شده است که بنی مخزوم درست شتر در آن کاروان داشته‌اند که کالای آن معادل پنج یا چهار هزار مثقال طلا بود. و حارث بن عامر بن نوفل هزار مثقال و امیه بن خلف دو هزار مثقال طلا در آن سرمایه داشت، اند.

همچنین بن عماره بن ابی الحویرث برایم نقل کرد که: بنی عبد مناف ده هزار مثقال طلا در آن کاروان سرمایه داشتند و بسیاری از شتران خانواده‌های قریش هم در آن بود و جایگاه بازرگانی ایشان و مقصدشان غزه - از سرزمین شام - بود.

از قول مخرمه بن نوفل برایم نقل کرده‌اند که می‌گفت: چون به شام رسیدیم مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت: هنگامی که عازم شام بودیم محمد می‌خواست به کاروان حمله کند، و اکنون هم منتظر بازگشت ماست و با قبایل طول راه هم، علیه ما همپیمان و هم سوگند شده است. مخرمه گوید: ما از شام ترسان بیرون آمدیم و از کمین می‌ترسیدیم. این بود که چون از شام بیرون آمدیم ضمضم بن عمرو را گسیل داشتیم. عمرو بن عاص هم می‌گوید: ما در زرقاء - محلی در شام و در ناحیه معان و دو منزلی اندرعات - بودیم و آهنگ مکه داشتیم که مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت:

محمد همراه یاران خود قصد حمله به کاروان را داشته است. گفتیم: ما متوجه تشدید گفت: آری! يك ماه هم در کمین بود و سپس به یزرب برگشت. آن روز که محمد می‌خواست به شما حمله کند سبک بار بودید، حالا او آماده تر است و بر شمار روز می‌شمرد شمرتنی! بنابراین، مواظب کاروان خود باشید و رای زنی و چاره اندیشی کنید، چه شما نه ساز و برگ و اسلحه دارید و نه عدد کافی. کاروانیان تصمیم گرفتند و ضمضم را که در کاروان بود به مکه فرستادند. ضمضم با شتران خود کنار دریا بود و چون قریش از آن جا گذشته بودند او را به بیست مثقال اجیر کرده بودند. ابوسفیان او را مأمور ساخت که به قریش خبر دهد که محمد حتماً به کاروان حمله خواهد کرد. و دستور داد بینی شتر خود را ببرد و هنگامی که وارد مکه می‌شود جل و جهاز شتر را هم واژگون کند و جلو و پشت پیراهن خود را هم بدرد و فریاد کشد که: کمک... کمک...! و گفته‌اند که او را از تبوك روانه داشتند. در کاروان سی مرد قریشی بودند که از جمله ایشان عمرو بن عاص و مخرمه بن نوفل را نام برده‌اند. و گویند: عاتکه دختر عبدالمطلب پیش از ورود ضمضم بن عمرو خوابی دید که او را ترساند و در سینه اش بزرگ آمد و به سراغ برادر خود عباس فرستاد و چون آمد گفت: ای برادر امشب خوابی دیدم که آن را دردناک می‌بندارم و می‌ترسم که بر قوم تو از آن شر و مصیبت برسد قول بده آن را پوشیده بداری تا برایت بگویم. و چنین گفت: در خواب دیدم شتر سواری آمد و در ابطح ایستاد و با صدای بسیار بلند فریاد کشید که: ای اهل مکه قریب سه روز دیگر به کشتارگاههای خود می‌روید. و این را سه مرتبه تکرار کرد. و دیدم که مردم گردش جمع شده‌اند. سپس وارد مسجد شد، مردم هم همراهش بودند. ناگاه شترش او را برفراز کعبه برد و در آن جا هم همچنان سه مرتبه آن را تکرار کرد و سپس شترش او را برفراز کوه ابوقییس نهاد و آنجا هم سه مرتبه همان فریاد را کشید و سنگی از ابوقییس گرفت و آن را به پایین رها کرد. سنگ همچنان فرود می‌آمد و چون به پایین کوه رسید متلاشی شد. هیچ خانه و حجره‌ای در مکه باقی نماند، مگر اینکه قطعه‌ای از آن سنگ در آن افتاد. عمرو بن عاص هم می‌گفت: من هم تمام اینها را در خواب دیدم، حتی دیدم که قطعه‌ای از آن سنگ، که از ابوقییس جدا شده بود در خانه ما فرود آمد و همه اینها عبرت بود، ولی خداوند اراده نفرموده بود که در آن وقت مسلمان شویم و اسلام آوردن ما را تا آن وقت که اراده فرمود به تأخیر انداخت.

(۱) تبوك . در قدیم آن را نخستین مرحله از مراحل شام می‌دانسته‌اند و در چهار منزلی حجر قرار دارد. امروز این شهر در شمال غربی عربستان سعودی واقع است و از لحاظ نظامی دارای اهمیت زیادی است. - م.

(۱) این مرد برای استمداد به سوی قریش فرستاده شده است تا کاروان را دریابند. در صفحات بعد ملاحظه خواهید کرد. - م.

(۲) معان: امروزه نهری است در کشور اردن. - م.

گویند: در هیچ خانه و حجره‌ای از بنی هاشم و بنی زهره چیزی از آن سنگ نیفتاد. گویند: برادر عاتکه گفت: عجیب خوابی است! و غمگین بیرون رفت و ولید بن عتبّه بن ربیع را که از دوستانش بود دید. و آن خواب را برای او نقل کرد و خواست که آن را پوشیده بدارد ولی این صحبت میان مردم فاش گردید. عباس گوید: فردایش رفتم که طواف کنم، ابوجهل با گروهی از قریش نشسته بودند و درباره خواب عاتکه صحبت می‌کردند. ابوجهل به من گفت: این خوابی که عاتکه دیده است چیست؟ گفتم: چه بوده است؟ گفت: ای فرزندان عبدالمطلب به این راضی نشدید که مردان شما پیشگویی کنند تا اینکه زنان شما هم پیشگویی می‌کنند؟ عاتکه می‌پندارد که چنین و چنان در خواب دیده است، ما سه روز منتظر می‌مانیم و به شما مهلت می‌دهیم، اگر آنچه که گفته است حق بود که خواهد بود، اگر چنان نباشد عهدنامه‌ای خواهیم نوشت که شما دروغگوترین خاندان عرب هستید. عباس گفت: ای کسی که نشیمنت زرد است، توبه دروغ و پستی شایسته‌تر از مایی. ابوجهل گفت: ما و شما در مجد و بزرگی هم‌اورد بودیم. شما گفتید: سقایت و آبرسانی حاجیان از ما باشد، گفتیم: مهم نیست، شما حاجیان را آب بنهید. سپس گفتید: پرده‌داری کعبه از ما باشد، گفتیم: مسأله‌ای نیست، شما عهده‌دار پرده‌داری و درباری کعبه باشید. بعد گفتید: ریاست ندوه با ما باشد، گفتیم: مهم نیست، شما غذا تهیه کنید و مردم را اطعام کنید. باز گفتید: رفاده و مواظبت از زمینان با ما باشد، گفتیم: اهمیتی نمی‌دهیم، شما هرچه که به آن وسیله ضعفار می‌توانید کمک کنید، جمع کنید. در این هنگام مسابقه به اوج خود رسیده بود و ما چون دو سب مسابقه بودیم و در بزرگی پیشی می‌گرفتیم. ناگاه گفتید: بیامیری میان ماست! و حالا مدعی شده‌اید که بیامبر زن هم دارید! نه! سوگند به لات و عزری این دیگر هیچگاه ممکن نیست. عباس گوید: من چاره‌ای جز انکار نداشتم و اصلاً منکر این شدم که عاتکه خوابی دیده باشد. چون روز را به شب آوردم همه زنهایی که اولاد عبدالمطلب بودند پیش من آمدند و گفتند: به آنچه که این فاسق درباره مردانتان می‌گفت رضایت دادید و حالا درباره زنها سخن می‌گویند و تو گوش می‌دهی و در این باره هیچ غیرت نداری؟ گوید: گفتم: والله بدون توجه بودم و متوجه این نکته نشدم. حالا فردا او را خواهم دید. و اگر تکرار کرد از عهده او به نفع شما برخوام آمد. فردای روزی که عاتکه خواب دیده بود ابوجهل گفت: امروز يك روز گذشت. و روز بعد گفت: امروز دوروز. و در روز سوم گفت: این سه روز و چیزی از مدت باقی نمانده است! عباس گوید: روز سوم سخت خشمناک بودم و می‌خواستم از ابوجهل کاری بینم و گذشته را جبران کنم و مخصوصاً آنچه را زنان گفته بودند به یاد می‌آوردم.

به خدا، همان طور که به طرف او می‌رفتم، ناگاه دیدم که از طرف درب بنی سهم شتابان خارج می‌شود. ابوجهل مردی سبک، بدترکیب، بدزبان و بدچشم بود. گفتم: خدا لعنتش کند! برایش چه پیش آمده است؟ گویا همه این کارها برای این است که از دشنامهای من بگریزد؟ معلوم شد او ناگهان صدای ضمیم بن عمرو را شنیده است که فریاد می‌کشید: ای گروه قریش! ای آل لؤی بن غالب! کالا و کاروان خود را دریابید! که محمد و یارانش به آن حمله کرده‌اند! کمک! کمک! ...!! به خدا خیال نمی‌کنم که بتوانید آن را دریابید! ضمیم در میان دره مکه فریاد می‌کشید: درحالی که گوشه‌های شترش را بریده بود و جهازان را واژگون ساخته بود و جلو و پشت پیراهن خود را دریده بود. می‌گفت: پیش از این که به مکه وارد شوم، درحالی که سوار بر شترم بودم، در خواب دیدم که گویی در دره مکه، از بالا به پایین آن سیل خون جاری است و من ترسان و بیمناک از خواب بیدار شدم و آن خواب را برای قریش مکروه داشتم و چنین پنداشتم که برای جانهای ایشان مصیبتی است. و گفته شده است کسی که آن روز بانگ برداشته بود شیطان بود که به صورت سراقه بن جعشم در آمده و پیش از ضمیم بانگ برداشته و ایشان را به خروج به سوی کاروان واداشته بود و ضمیم پس از او آمده بود. عمیر بن وهب می‌گفت: هرگز چیزی عجیب‌تر از موضوع ضمیم ندیده‌ام! حتماً شیطان از زبان او بانگ برداشته بود؛ گویی که اختیار هیچ چیز بردست ما نبود! تا اینکه سوار بر مرکوبهای رام و سرکش، ما را روانه کرد. حکیم بن حزام هم می‌گفت: کسی که آمد و ما را وادار به خروج به سوی کاروان نمود انسان نبود، حتماً شیطان بود. به او گفتند مگر چگونه بود؟ گفت: من از آن تعجب می‌کنم! اصلاً اختیار هیچ کاری بردست ما نبود.

گویند: مردم آماده می‌شدند و از یکدیگر غافل شده بودند. مردم در دسته بودند، گروهی خود بیرون رفتند، و گروهی دیگر به جای خود کسی را فرستادند. قریش از خواب عاتکه ترسیده بودند. بنی هاشم خوشحال بودند و سخنگوی ایشان می‌گفت: چطور؟ شما که می‌گفتید ما دروغ می‌گوییم؟ و عاتکه هم دروغ می‌گفت؟! قریش دو یا سه روز خود را آماده می‌ساخت. هم اسلحه خود را بیرون آوردند و هم اسلحه خریدند. اشخاص قوی به ضعیفان کمک کردند. سهیل بن عمرو در جمعی از مردان قریش به پا خاست و گفت: ای گروه قریش، این محمد و جوانان از دین برگشته شما و اهل مدینه‌اند که قصد کاروان و کالاهای شما و قریش را دارند، هرکس مرکوب می‌خواهد

(۱) در متن راجع به کلمه «لطیبه» توضیح داده است که، برخی آن را به معنی عطر دانسته‌اند و برخی به معنای مطلق کالاهای کاروان و هم به معنی بازرگانی آمده است. - م.

حاضر است و هرکس یاری می‌خواهد آماده است. سپس زعمه بن اسود برخاست و گفت: سوگند به لات و عزی که کاری بزرگتر از این تاکنون برلی شما پیش نیامده است. چه، محمد و اهل یثرب به کاروان شما که همه سرمایه‌تان در آن است طمع بسته‌اند. بنابراین، باید همگی به جنگ ایشان بروید و هیچ کس از شما نباید خودداری کند. هر کس که یاری می‌خواهد همه چیز آماده است، و به خدا قسم، اگر محمد این کاروان را بگیرد چنین نخواهد بود که فقط شما را ترسانده باشد، بلکه بعد هم به سراغ خودتان خواهد آمد. سپس طعیمه بن عدی چنین گفت: ای گروه قریش، به خدا کاری عاجلتر از این برای شما پیش نیامده است که کاروان شما و کالاهای قریش را تصرف کنند و برای خود آن را روا بشمرند. مخصوصاً کاروانی که همه اموال و سرمایه شما در آن است و به خدا، هیچ زن و مردی از شب مناف را نمی‌شناسم که از بیست درهم تا هر چه بیشتر در این کاروان نداشته باشد، هر کس قدرت و توان ندارد، ما او را یاری و توان می‌دهیم و او را سواره می‌بریم هر چند بر بیست شتر باشد. طعیمه بن عدی مردم را قوت بخشید و همچنین متعهد شد که هزینه خانواده‌ها را بپردازد. آنگاه حنظله و عمرو پسران ابی سفیان بر خاستند و مردم را ترغیب به خروج کردند؛ ولی در مورد کمک مالی و فراهم ساختن وسایل صحبتی نکردند. به آنها گفته شد شما چرا آنچنان که اقوامتان تعهدی برای بردن مردم کردند، نکردید؟ گفتند: به خدا ما از خود مالی نداریم و همه از ابوسفیان آمدند. نوفل بن معاویه دلیلی نزد توانگران قریش رفت و با آنها درباره پرداخت مخارج و هزینه مرکوب مذاکره کرد. نخست با عبدالله بن ابی ربیع صحبت کرد که پانصد دینار پرداخت و به او گفت: هر مردی که می‌دانی مصرف کن. سپس با حویطب بن عبدالمزی صحبت کرد و از او هم درست یا سیصد دینار گرفت که اسلحه و مرکوب بیشتر فراهم آورد.

گویند: از قرشیان هر کس که نرفت، کسی را به جای خود فرستاد. قریش پیش ابولهب رفتند و به او گفتند: تو از سروران قریشی و اگر از آمدن خودداری کنی افراد قومت آن را دستاویز قرار می‌دهند، بنابراین یا خود بیا و یا کسی را بفرست. گفت: سوگند به لات و عزی نه می‌ایم و نه کسی را می‌فرستم. ابوجهل پیش او آمد و گفت: ای ابا عتبه برخیز! سوگند به خدا، ما فقط برای حفظ دین تو و پدرانیت به خشم آمده‌ایم و به جنگ می‌رویم. ابوجهل می‌ترسید که مبادا ابولهب مسلمان شود. ابولهب همچنان سکوت کرد. نه خود به جنگ بیرون رفت و نه کسی را فرستاد. هیچ چیز بجز ترس از

(۱) در بعضی از نسخه‌ها «دبلی» آمده است.

خواب عاتکه مانع بیرون رفتن ابولهب نبود و او می‌گفت: خواب عاتکه تحقق خواهد پذیرفت. و گفته‌اند که ابولهب به جای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد و از او طلبی داشت. گفت: تو برو و طلب من برای خودت باشد؛ و او بجای ابولهب عازم جنگ شد.

گویند: عتبه و شیبه زره‌های خود را بیرون آورده و آنها را اصلاح می‌کردند. عداس به آنها نگرست و گفت: چه قصدی دارید؟ گفتند: یادت هست که از باغ انگورمان در طائف به وسیله تو برای مردی انگور فرستادیم؟ گفت: آری. گفتند: به جنگ او می‌رویم. عداس گریست و گفت: بیرون نروید، به خدا او پیامبر است؛ ولی آن دو اعتنا نکردند و بیرون رفتند و او هم همراهشان رفت و در بدر کشته شد. گویند: قریش برای این که عازم جنگ شوند با تیرهای خود بیش هبل قرعه کشیدند. امیه بن خلف و عتبه و شیبه بیش هبل با تیرهای امرکننده و نهی کننده قرعه کشیدند. تیر نهی کننده بیرون آمد، تصمیم گرفتند در مکه بمانند. اما ابوجهل به آنها بیچید و گفت من قرعه نکشیدم. ما هرگز از کاروان خود کناره نمی‌کشیم. زعمه بن اسود هم، به محض خروج از مکه، در ذی طوی- که یکی از دره‌های مکه است- تیرهای خود را بیرون آورد و تیرها بیرون کشید. تیر نهی کننده بیرون آمد. با خشم آن را افکند و دوباره تیری بیرون کشید. باز هم همان بیرون آمد؛ تیر را شکست و گفت: تا امروز تردایی که مثل این دروغگو باشند ندیده‌ام. در این حال سهیل بن عمرو بر او گذشت و گفت: ای ابا حکیمه چرا خشمگین می‌بینمت؟ زعمه داستان را به او گفت. سهیل گفت: ای مرد! دست بردار که هیچ چیز دروغگوتر از این تیرها نیست، عمیر بن وهب هم به من خبر داد که تیرهایش چنین بوده است و هر دو به راه افتادند، در حالی که درباره همان موضوع صحبت می‌کردند.

موسی بن ضمیره بن سعید از پدرش روایت می‌کند که: چون ابوسفیان، ضمضم را روانه کرد، به او گفت: چون نزد قریش رسیدی، بگو که با تیر قرعه کسی نکند. از ابی بکر بن سلیمان بن ابی حنمه برایم روایت کردند که گفت: شنیدم حکیم بن حزام می‌گفت: هیچگاه به جایی که برایم ناخوشایندتر از بدر باشد نرفته‌ام؛ و در هیچ موردی هم آن همه دلیل برایم روشن نشده بود که در آن مورد. سپس ادامه می‌دهد:

(۱) عداس: بنده عتبه و شیبه است. داستان ملاقات او و رسول خدا (ص) در سیره ابن هشام و منابع دیگر آمده است. سیره، چاپ مصر، ج ۲، صفحات ۶۲ و ۶۳.  
(۲) هبل: نام یکی از بنهای بسیار معروف در مسجدالحرام بوده است.